

مَثَلُ أَعْلَى

مختصری از شرح حیات حضرت عبدالبهاء

روح ماسواه فدا

نوشته

فروع ارباب

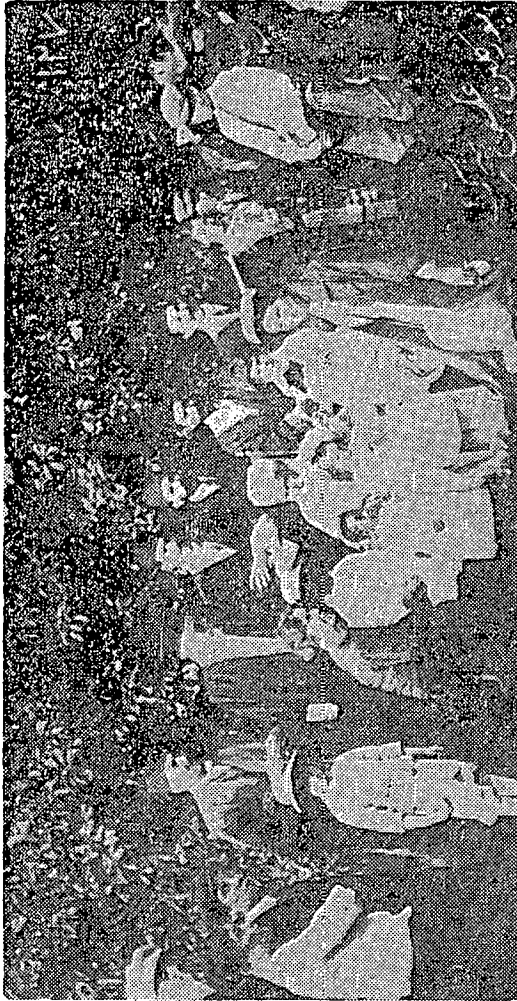
مؤتسسه ملی مطبوعات امری
۳۱ بیع

فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	
—	الف — منابع و مأخذ
۷	ب — مقدمه
۱۱	فصل اول — دوران کودکی
۳۷	فصل دوم — دوران جوانی
۷۰	فصل سوم — دوران عهد و میثاق
۸۸	فصل چهارم — دوران آزادی

منابع

- | | |
|---------------------------------|--------------------------|
| تألیف دکتر اسلمنت | کتاب بهاء الله وعصر جدید |
| " نبیل زرنندی | " تاریخ نبیل |
| سفرنامه مبارکه درد و جلد | " بدایع الآثار |
| ترجمه کتاب گاد پاسزبای | " قرن بدیع |
| الله
بقلم مبارك حضرت ولی امر | |
| تألیف دکتر یونس افروخته | کتاب خاطرات نه ساله عکا |
| " دکتر حبیب مؤید | " خاطرات حبیب |
| " لیدی بلا مفیلد | " شاهراه منتخب |
| (چوزن هایوی) | |
| از مکاتیب و مجموعه های | کتاب الواح مبارکه |
| مختلف | |
| تألیف جناب محمد علی فیضی | کتاب ملکه کرمل |
| تألیف جناب ابوالفضائل | کتاب حجج السبیه |



مهری راسخ بر آن شدم که تاریخ حیات مبارک را از کتب
مختلفه و جزوات موجوده جمع آوری نموده با عباراتی ساده
برشته تحریر در آورم تا قابل استفاده عموم واقع گردد
در این کتاب سعی کامل شده که از وقایع تاریخی مفصل
و حزن آور و تشریح مسائل که باعث تطویل کلام میگردد
خودداری شود تا شما نونهالان عزیز بتوانید آن را مطالعه
کنید بقتضایک به باعث خستگی و آزرگی روح حساستان نگردد
و در عین حال آن مولای توانا را آنطوریکه باید و شاید
بشناسید و به آن ذات بیهمتا عشق ورزید

۱۲۳ بدیع مطابق آبان

ماه ۱۳۴۵ شمسی

فروغ ارباب

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

... شما بکار خور مشغول شوید و به هدایت

خلق پردازید و نفوس را به خُلق و خوی

عبدالبهاء تربیت نمائید و بشارت ملکوت

الهی به خلق برسانید ...

پیروی عبدالبهاء نمائید و در ره روحی

آرزوی جانفشانی در سبیل جمال الهی کنید

فصل اول

دوران کودکی

... طوبیٰ ثُمَّ طوبیٰ لِأَرْضِ فَازَتْ بِقَدْوَمِهِ وَلَمَعَيْنِ قَرَّتْ بِجَمَالِهِ
وَلَسَمِعَ تَشْرِيفَ بِأَصْفَاءِ نِدَائِهِ وَلِقَلْبِ ذَاقِ حَلَاوَةِ حُبِّهِ وَلِصَدْرِ
رَحْبِ بَذِكْرِهِ وَلِقَلَمِ تَحَرَّكَ عَلَى ثَنَائِهِ وَوَلِلَّوْحِ حَمَلِ آثَارِهِ
نَسْتَلُ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِأَنْ يُشْرِفَنَا بِلِقَائِهِ قَرِيبًا ...

الی آخر بیانہ الاحلی

این بیانات احلی قسمتی از لوح مبارک حضرت بهاء الله
جل زکره الاعلی است که هنگام تشریف فرمائی حضرت
عبدالبهاء به بیروت از قلم مبارک در حق ایشان نازل
گردیده که مضمون آن بفارسی چنین است

خوشایحال زمینی که قدمهای او بر آن گذارده شد و
خوشایحال چشمی که جمال او روشن شد و خوشایحال

۱- استخراج از لوح مبارک بیروت بافتخار حضرت عبدالبهاء

گوشی که ندای او را شنید و قلبی که شیرینی دوستی او را چشید و خوشابحال سینه ای که بذکر او منشخ شد و قلبی که به ثنای او حرکت کرد و لوحی که آثار او را حمل نمود .

از خداوند مسئلت مینمائیم که بزودی ما را بالقای او موفق بدارد

حضرت بهاء الله الواح بسیاری بافتخار حضرت عبدالبهاء نازل فرموده اند علاوه بر آنکه از زیارت آن الواح لطف و عنایت حضرت بهاء الله نسبت بایشان معلوم میشود بمقام حضرت عبدالبهاء نیز پی میبریم و القابی را که بایشان عنایت فرموده اند زیارت میکنیم .

حضرت من اراده الله، من طاف حوله الاسماء، غصن الله ال^{عظم}الا و سرالله الاکرم . القابی هستند که حضرت بهاء الله بایشان عنایت فرموده اند و جمال مهارک اغلب ایشان را آقا می نامیدند احباء هم میگفتند سرکار آقا اما هیکل مبارک خود را عبدالبهاء مینامیدند یعنی بنده بهاء الله چنانچه در یکی الواح میفرمایند : " نام من عبدالبهاء است صفت من عبدالبهاء است حقیقت من عبدالبهاء است نعمت من عبدالبهاء است رقیب جمالقدم اکلیل جلیل

و تاج و هاج منست و خدمت بنوع انسان آئین قدیم من .
 در الواح مبارکه مکرربیان فرموده اند که من عبد البها^۱
 هستم و مایلیم که احب^۲ هم مرا باین نام بنامند بنابراین ما
 هم در این کتاب ایشان را حضرت عبد البها^۱ مینامیم .

× × ×

(۱)
 در همان شبی که حضرت اعلی روح ماسواه فداه در شهر
 شیراز به ملا حسین بشروئی ملقب به باب الباب اظهار امر
 فرمودند در طهران در بیت مبارک حضرت بها^۱ الله طفلی
 بدنیآ آمد که اهل خانه را قرین سرور و هادمانی ساخت .
 حضرت بها^۱ الله از دیدن آن پسر زیبا بیش از همه
 خوشحال گردیدند و نامش را بنام پدر خود عباس گذاشتند
 این کودک در خانواده ای نشو و نما یافت که از حیث مقام
 و ثروت بین مردم مشهور بودند و املاک بسیاری در نور
 مازندران که وطن جناب^(۲) وزیر بود داشتند همچنین
 در طهران دارای چندین خانه و در بیلا قات اطراف از

۱- پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ هجری قمری مطابق ۱۸۴۴ میلادی
 ۲- جناب وزیر پدر حضرت بها^۱ الله هستند که نامشان
 عباس و ملقب به میرزا بزرگ نوری بودند

قبیل افجه و نیاوران دارای باغهای بیلاقی زیبائی بودند .

حضرت عبدالبهاء^{*} سالهای اول زندگانی را در کمال آسایش و راحت گذرانیدند و با اتفاق خواهر کوچک خود که دو سال از ایشان کوچکتر بود و فاطمه نام داشت در آن خانه های متعدد و مجلل و باغهای پر گل و میوه بیازی و تفریح صی پرداختند .

حضرت بهاء^{*} الله بعد ها بخواهر عزیز حضرت عبدالبهاء^{*} لقب ورقه علیا دادند و همچنین بهائیه و حضرت خانم هم از القاب ایشان است .

مادر حضرت عبدالبهاء^{*} هم دختریکی از وزرای آن زمان بودند که دارای معمول سرشاری بود آن خانم محترمه هنگامیکه بهمسری حضرت بهاء^{*} الله درآمد گنجینه بسیار قیمتی از طلا و جواهرات با خود بخانه شوهر آورد که مدت شش ماه زرگرها در خانه پدرشان مشغول ساختن آنها بودند حتی تکه های لباسهای ایشان هم از طلا بود . جهیزیه این عروس زیبا را با چهل قاطر حمل کردند و بخانه داماد آوردند .

مادر حضرت عبدالبهاء^{*} نامشان آسیه خانم بود و ملقب

به نواب بودند . حضرت ورقه علیاایشان را چنین وصف
مینمایند

” مادرم ^(۱) قامتی داشت بلند و زیبا و چشمانی بزرگ
آبی تیره لسان مرواریدی بود تابان و گلی زیبا و خندان
در میان زنان . از کسانیکه مادرم را در دوران جوانی
دیده بودند شنیدم که او دختری بود بسیار عاقل و با
هوش و من همیشه در خاطره خودم او را مانند یک ملکه
پر حشمت و جلال و محبوبی که نسبت بهممه مردم رئوف
و مهربانست مجسم میکنم . در رفتار و کردارش آثار محبت
و مهری وجود داشت که قلوب را جذب مینمود و بهر کجا
که وارد میشد محیطش پر از عشق و سرور میشد . آرام و
متین بود و عاری از شائبه خود خواهی . در هر مجلسی
که می نشست اخلاق حمیده و صفات برجسته اش حضار
را متوجه او مینمود . ”

آری حضرت عبدالبهاء در دامان چنین مادری پسرورش
یافتند و در ظل عنایت آن چنان پدری بود که شهرت

انتقال از کتاب شاهراه منتخب انزلیدی بلاغیلرکه در کتاب
حکایات امری برای اطفال جلد دوم نیز تکبیر شده

فراوان داشتند و همگی حضرت بهاء الله را تنها فرزند لایق و فرزانه جناب وزیر میدانستند و یکدل و یکزبان زکرم عظمت و بزرگی و فضل و کمال و جمال ایشان را مینمودند حضرت عبدالبهاء با تفاق حضرت ورقه علیا در خانو محیطی پرورش یافتند که ملجاء بیچارگان بود و پناه آوارگان و اندین بزرگوارهان با وجود آنکه از خانواده اعیان و بزرگان بودند معاشرتهای خصوصی با اشراف را ترك کرده و تمام اوقات خود را برای رسیدگی بامور ضعفا و فقرا صرف میکردند هیچکس از در خانه آن بزرگوار رانده نمیشد و آن دو نفس مهربان بالطف و عنایت مخصوص آنان را می پذیرفتند و حاجات آنها را بر می آوردند . چنانچه زمانی شغل و مقام وزارت بحضرت بهاء الله پیشنهاد شد از قبول آن امتناع ورزیدند زیرا بنا بگفته ملا محمد معلم کارایشان پناه دادن بیچارگان و اطعام فقرا و مقام و رتبه ایشان ملجاء مستندان و پناه غریبان بود .

زنان بیچاره دردهای خود را برای آسیه خانم شرح میدادند و طلب کمک میکردند و مردان بیخواب گرفتاریها ورنجهای خود را یا حضرت بهاء الله در میان میگذاشتند و راه چاره میجستند محبتهای آن زوج مهربان ناخوشیها و اندوه

آنان را بر طرف مینمود . بنا بر این ^(۱) مردم حضرت بها * الله را " پدر بینویان " مینامیدند و آسیه خانم را " مادر تسلی ده " خطاب میکردند .

مسئله اطفالی که در چنین محیطی پرورش یابند تمام عمر خود را صرف خدمت بنوع بشر خواهند کرد چنانچه حضرت عبدالبها * و حضرت ورقه علیا هم چنین فرمودند و آنسی راحت نجستند و وی آسوده نبودند و جز خدمت خلق راهی را انتخاب نفرمودند .

حضرت بها * الله بمجرد شنیدن ندای امر حضرت باب دعوت ایشان را پذیرفتند و برای کمک با صاحب ایشان قیام فرمودند لذا مؤمنین حضرت باب اغلب در بیت مبارک حضرت بها * الله رفت و آمد میکردند و با حضرت عبدالبها * که در سنین کودکی بودند ملاقات می نمودند

حضرت عبدالبها * در همان زمان طفولیت حضرت باب را شناختند بطوریکه مناجاتهای ایشان را اغلب میخواندند و از بر میکردند و در حضور علما و دانشمندان که از مؤمنین

۱- نقل از کتاب شاهزاده منتخب که در کتاب حکایات امری برای اطفال جلد دوم نیز تکثیر شده

حضرت باب بودند و بحضور حضرت بهاء الله مشرف
 میشدند بقسمی رفتار میفرمودند که باعث تعجب آنان
 میشد و نسبت بان طفل كوچك احترام فوق العاده مجری
 میداشتند . چنانچه در آن مدت که حضرت طاهره در بیت
 مبارك حضرت بهاء الله تشریف داشتند حضرت عبدالبهاء
 را در کمال لطف و محبت در دامان خود نشاند و با
 ایشان از امر حضرت باب و فداکاری و خلوص اصحاب صحبت
 میداشتند .

کم کم حضرت عبدالبهاء در قلب خود عشق زیادی نسبت
 بحضرت باب احساس کردند و بذریعہ محبت آئین جدید در
 قلبشان گاشته شد .

حضرت بهاء الله در آن زمان بقسمی برای یاری و کمک به
 بابیان قیام فرمودند که جمیع ایشان را رئیس بابیان
 میخواندند و مردم عوام و متعصب نسبت بان خانواده محترم
 کمال خصومت را مجری میداشتند . حضرت عبدالبهاء هم
 که طفل کوچکی بیش نبودند هنگام خروج از منزل مورد
 ظلم و جور اطفال شیرر واقع میشدند و بطرف ایشان
 سنگ پرتاب میکردند و ناسزا میگفتند

حضرت عبدالبهاء با اینهمه آزار و اذیت ابد ا کینه ای از

آنها در دل نمیگرفتند بلکه در موقع خروج از منزل مقداری نقل و شیرینی در جیب های خود می ریختند و در کمال خوشروئی آنها را بین اطفال تقسیم میکردند .

حضرت عبدالبها^۱ در همان اوان کودکی متبسم و خوشروی بودند و نسبت بهمه کس محبت داشتند نبیل^(۱) زرنندی اولین ملاقات خود را با حضرت عبدالبها^۱ چنین شرح میدهد :

” حضرت عبدالبها^۱ در آن ایام شش سال داشتند در حین ورود بمنزل مبارک اول کسی را که ملاقات کردم حضرت عبدالبها^۱ بودند یا تبسم و خوشروئی بمن خوش آمد فرمودند . در آن وقت دم در اطای که مخصوص حضرت بها^۱ الله بود ایستاده بودند

آقای گلیم که قبلا خدمتشان رسیده بودم تشریف آوردند و بمن فرمودند . شما امروز آقا را بمدرسه میرزا صالح برسانید . زیرا اسفندیار خادم حضرت بها^۱ الله بنیازار رفته و هنوز برنگشته شما بجای او این مأموریت را انجام بدهید :

من با کمال سرور و شادی قبول کردم و مہیای رفتن بود مکہ دیدم حضرت غصن اعظم تشریف آوردند کلاہ بر سر وجبہ ہزاری در بر داشتند . در نہایت جمال و جلال بودند از اطاق حضرت بہاء اللہ بیرون آمدند و از ہلکان پائین تشریف آوردند . من پیش رفتم تا ایشان را در آغوش گرفته بہرم فرمودند ہر دو با ہم میرویم بعد دست مرا گرفتہ و از منزل بیرون رفتیم در بین راہ با ہم حرف میزدیم مدرسہ میرزا صالح در آن ایام بمدرسہ پانار معروف بود چون بمدرسہ رسیدیم بمن فرمودند : وقت عصر بیا و مرا بمنزل بر گردان چون اسفندیار نمیتواند بیاید پدرم با او کار دارد .

من با کمال سرور و شادی قبول کردم وقت عصر ہم رفتیم و حضرت غصن اعظم را بمنزل برگرداندم .

علاوہ بر جناب نبیل کسان دیگری ہمکہ حضرت عبدالبہاء را در زمان کودکی دیدہ اند محو جمال و کمالشان شدہ و زبان بہ تمجید و تحسین ایشان گشودہ اند . .

ہشت سال و چند ماہ از عمر حضرت عبدالبہاء بدین نحو در کمال آسایش گذشت و از جمیع مواہب زندگی بر خوردار

بودند از دیدن مناظر طبیعت لذت میبردند و از گردش در باغ و بوستان و بوئیدن عطر گلهای گلستان مشام جان را معطر میفرمودند و از همه مهمتر پدر بزرگوارشان را با آنهمه بزرگواری و جلال و عظمت میدیدند و نسبت بایشان عشق میورزیدند تا آنکه روزی تمام این خوشیها پایان پذیرفت و نعمت و راحت تبدیل به عسرت و سختی گردید

× × ×

در یکی از روزهای تابستان که تقریباً مدت دو سال از —
شهادت حضرت اعلیٰ میگذشت و حضرت بهاء الله در قریه
آنچه تشریف داشتند حضرت عبدالبهاء باتفاق حضرت ورقه
علیا نزد مادرشان در بیت مبارک بودند که یکی از خدمتکاران
با غم و اندوه فراوان بداخل خانه دوید و با عجله و
شتاب نزد آسیه خانم رفت و گفت :
(۲)
«ای خانم آقا را دستگیر کردند من ایشان را دیدم پیاده

۱- آخر شوال سنه ۱۲۶۸ هجری قمری مطابق ۱۸۵۲ میلادی
۲- از بیانات حضرت ورقه علیا در کتاب شاهراه منتخب که در کتاب
«کلیات امری جلد دوم نیز تکمیل شده

راه میرفتند پاهایشان غرق در خون بود کفش بپا نداشتند
و کلاه بر سرشان نبود لباسهایشان پاوشده بود و زنجیری
بر گردن ایشان گذاشته بودند مردم دشنام میدادند
خیلی منظره دلخراشی بود من طاقت نیاوردم آمدم بشما
خبر بدهم که چاره ای کنید "

اطفال بینوا بصورت مادر خود نگاه کردند و دیدند رنگ
روی ایشان سفید شده و اشک در چشمانش حلقه زده .
آن دو کودک نازنین هم در چارغم و اندوه فوق العاده
گردیدند زیرا علاقه و محبت زیادی نسبت به ~~پسر~~
خود داشتند و او را فرشته آسمانی میدانستند آن روز حضرت
عبدالبهاء دانستند علت گرفتاری حضرت بهاء الله این بود
که دو نفر بابی از شدت علاقه بمولای خود بفکر انتقام
از ناصرالدین شاه که حکم قتل حضرت باب را صادر کرده
بود افتادند و خود سرانه بطرف شاه تیراندازی کرده اند
در صورتیکه این عمل بسیار ناشیانه بوده و بجای گلوله
ساجمه در تفنگ جای داده اند بنابراین پشاه آسیبی
نرسیده بود ولی اطرافیان شاه حضرت بهاء الله را
مسبب این سوء قصد دانست و ایشان را دستگیر کرده
به سیاه چال برده اند .

در مدت کوتاهی تمام مستخدمین و دوستان و خویشاوندان
 از کنار آنها رفتند فقط یکی از نوکرهای وفادار بنام
 اسفندیار و یک مستخدمه با محبت باقی ماند دشمنان
 بمنزل آنها هجوم کردند و همه اموال را غارت کردند تمام
 اشیاء قیمتی که متعلق بحضرت بهاء الله بود و از جناب
 وزیر بایشان بارش رسیده بود بفارت رفت گنجینه^۱ بر قیمت
 جهیزیه مادر حضرت عبدالبهاء هم قسمتی از آن بفارت
 رفت در این میان میرزا موسی برادر باوقای حضرت
 بهاء الله آن خانواده رنج دیده را کمک کرد که از آن خانه
 خارج شوند و قسمتی از گنجینه که باقیمانده بود با خود
 بردند و مدتی را از انظار پنهان بودند .

میرزا موسی که ملقب بکلیم بود و ایشان را جناب کلیم
 مینامیدند در نزدیکی زندان^(۱) سیاه چال خانه ای که دو
 اطاق داشت اجاره کرد و آسیه خانم باتفاق فرزندانشان
 حضرت عبدالبهاء و حضرت ورقه علیا و طفل دو ساله دیگر
 خود که مهدی نام داشت و بعدها طبق بفضن اطهر
 گردید در آن خانه ساکن شدند و آن مقدار از جواهرات

که از غارت حفظ شده بود بوسیله مادر حضرت عبدالبها^ء بفروش رفت و بفراشان و زندانیان داده شد تا آنکه اجازه دادند برای حضرت بها^ء الله خوراک ببرند و ایشان را زیارت کنند .

گاهی از اوقات هم حضرت عبدالبها^ء باتفاق مادر خود از خانه خارج میشدند و اطلاعاتی که از حضرت بها^ء الله بدست می آوردند بجناب کلیم میدادند و ایشان هم برای نجات برادر عزیزشان بوسیله دوستان و اعضاء^ء خاندان که بحضرت بها^ء الله محبت داشتند سعی و کوشش میکردند در این میان حضرت ورقه علیا در حالیکه برادر کوچک خود را در بخل داشتند در خانه میماندند و هر آن و هر دقیقه از بیم آنکه مادر و برادر عزیز خود عباس را از دست بدهند بر خود می لرزیدند .

حضرت عبدالبها^ء در آن مدت در ترس و بیم فوق العاده ای بودند چون هر روز بدستور شاه عده ای از بابیان راشهید میکردند آن طفل هشت ساله از تصور آنکه پدر عزیزش را از دست بدهد بسیار پریشانحال بود تا آنکه دیگـــــر نتوانست دوری پدر را تحمل کند و در خواست کرد که اجازه دهند حضرت بها^ء الله را زیارت کند و قبول شد

حضرت عبدالبهاء^۱ کیفیت آن ملاقات را چنین شرح میدهند
 (۱)
 "ایام سجن جمال مبارک من خیلی اصرار نمودم که بحضور
 مبارک مشرف شوم آخر مرا با غلامی بحضور مبارک در محبس
 فرستادند و چون فراشیها محل حبس مبارک را نشان دادند
 موا بدوش خود بردیدم محل سرازیری بسیار تاریک بود و
 پله از در تنگ محقری پائین رفتیم ولی چشم جاشی رانمی دید
 در وسط پله یکپرتبه صدای مبارک بگوش رسید فرمودند او را
 نیاورید لهذا مرا امر مراجعت دادند بیرون نشستیم ومنتظر
 نویت بیرون آوردن محبوسین بودیم یکمرتبه جمال مبارک را
 بیرون آوردند در حالیکه با چند نفر هم زنجیر بودند چه
 زنجیری که از شدت سنگینی بصحبت حرکت میدادند آن
 حالت خیلی محزن و مؤثر بود"

زندگان سیاه چال گودال متمدنی بود که محل حبس زندان
 و قاتلین آن زمان وبقدری تاریک بود که چشم جاشی رانمی
 دید و چون آن محل تاریک هیچ منفذی نداشت تنفس زندانیان
 هم بسیار مشکل بود . حضرت بهاء^۱ الله وجود مقدس
 که به فرموده خودشان عمری را در راحت بسر

برده و در میان پرند و پرنیان گذرانده بودند در آن محل
 محبوس و زنجیر بسیار سنگینی بر گردن داشتند که پشت
 و گردن مبارك را مجروح ساخته بود. حضرت عبدالبهاء
 در آن روز پدر نازنین خود را در حالیکه آثار رنج در وجه
 مباركشان دیده می شد و قامت نازنین ایشان خم گردید
 بود دیدند و شاهد ناراحتی های بی نهایت پدر
 گردیدند بقسمیکه هرگز آن روز را فراموش نکردند و هر
 وقت بیاد آن ملاقات می افتادند محزون می شدند.

مدت زندان حضرت بهاء الله چهار ماه بطول انجامید
 و در آن مدت علاوه بر آنکه آن عاقله ستم دیده از دوری
 و زحمات حضرت بهاء الله در غم و اندوه بسر می بردند
 از لحاظ معیشت و زندگانی هم در فشار بودند چنانچه
 حضرت عبدالبهاء بیان می فرمایند :

« روزی بقدری سختی روی داد که والده قدری آرد بجا^(۱) »

۱- نقل از حکایات امری جلد اول

۲- نقل از سفرنامه مبارکه جلد دوم

نان در دستمن ریخته بهمان نحو خوردم " همچنین از ظلم و جور دشمنان هم راحت نداشتند چنانچه فرموده اند :

" من طفل بودم بسن نه سالگی در حبوبه بلایا وهجوم اعداء^(۱) از بس سنگ بخانه ما می انداختند خانج پراز سنگ شده بود والده محض حفاظت ما را از دروازه شمیران برد بمحلله سنگلج در پس کوچه منزلی پیدا کرده و در آن منزل ما را حفاظت میکرد ویکلی از بیرون آمدن منع می نمود تا روزی آنقدر امور معیشت سخت شد که والده به من گفت . من توانی بروی به خانه عمه به گوئی هر طوری هست چند قرانی بجهت ما پیدا کنند ؟

خانه عمه در تکیه حاجی رجبعلی نزدیک خانه میرزا حسن کج دماغ بود من رفتم خیلی عمه کوشش کرد تا آنکه پنجقران گوشه دستمالی بسته به من داد در مراجعت در تکیه پسر میرزا حسن کج دماغ مرا شناخت فوراً گفت این بابی است که بچه ها عقب من دوید خانه^(۲) ملا جعفر استرآبادی نزدیک بود چون بانجا رسید من داخل کریاس خانه شدم

پسر حاجی ملا جعفر مرادید اما نه مرا منع کرد نه بچه‌ها
 را متفرق نمود در آنجا بودم تا هوا تاریک شد چون از
 آنجا بیرون آمدم باز بچه‌ها مرا تعاقب نموده هیاهو
 میکردند سنگ می انداختند تا نزدیک بدکان آقا محمد
 حسن صند و قدار شدم دیگر اطفال پیش تر نیامدند مختصر
 وقتی بخانه رسیدم از شدت خستگی هراسان افتادم والده
 گفت : ترا چه میشود ؟

من نتوانستم جواب دهم بفته افتادم والده دستمال پول
 را گرفته مرا خوابانید و خواب رفتم
 صد ماتی که آن روزها بر حضرت عبدالیهاء وارد می آمد
 گرچه بسیار شدید بود ولی ایشان با آنهمه هوش و
 زکات و ایمانی که داشتند هرگز متأثر نمیشدند چون
 میدانستند تمام این صدمات در راه محبت حضرت اعلی
 است و وجود مبارک خود را در راه خدمت بخلق
 فدا کرده اند .

بنایا خیره تلاشهای عمومی حضرت عبدالیهاء و مادرشان
 نتیجه بخشید و در دربار ایران بی تقصیری حضرت
 بهاء الله ثابت شد و ایشان را آزاد کردند .
 حضرت بهاء الله در حالیکه سخت مریض بودند ولی اسنان

(۲۹۰)

پاره و گردن مبارکشان مجروح بود بخانه محقر و خالی از
اثاث قدم گذاردند. حضرت عبدالبهاء با اتفاق خواهی
مهربانان از شدت شوق یکبار دیگر گریستند جمال مبارک
که بمرض حصبه مبتلا بودند در منزل برادرشان میرزا رضا
قلی بستری شدند .

حضرت عبدالبهاء در تمام دوران ناخوشی حضرت بهاء الله
برای سلامت پدر عزیزشان دعا میکردند و پس از آنکه
کسالت حضرت بهاء الله اندکی رفع شد حضرت عبدالبهاء
از دل و جان خدا را شکر کردند و سختیها را بکلی فراموش
نمودند .

× × ×

حکومت ایران دستور داده بود که حضرت بهاء الله بفاصله
ده روز از طهران خارج شوند و به بغداد تشریف ببرند
ولی بعلت کسالت ایشان این سفر اندکی به تأخیر افتاد
تقریباً پس از یکماه که هیکل مبارک اندکی بهبودی حاصل
فرمودند با اتفاق عائله مبارکه بطرف بغداد حرکت کردند .
(۱)
البته برای اقدام بچنین مسافرتی در ایام زمستان

آن خانواده غارت شده احتیاج بیول داشتند ولی دیگر چیزی باقی نمانده بود بالاخره آسیه خانم تکه های طلای لباسهائی را که تنها باقیمانده گنجینه ایشان بود فروخته و مبلغی را که در حدود چهار صد تومان بود بدست آوردند و توانستند مخارج سفر را تهیه کنند .

میرزا مهدی فرزند دو ساله آنها خیلی کوچک بود و این سفر پر خطر را نمیتوانست تحمل کند لذا او را نزد مادر بزرگ حرم مبارک گذاردند تا آنکه بعدها با مسافر دیگری به بغداد سفر کرد .

حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع میفرمایند . (۱)
 "این سفر پر خطر در بحبوحه سرمای زمستان که در آن سنه استثنائا بسیار شدید بود اتفاق افتاد و مدت سه ماه بطول انجامید و به مهاجرین که با نبودن وسائیل و شدت سرما مجبور بودند از جبال پر برف مغرب ایران عبور کنند بسیار سخت گذشت و معدک بدون حادثه مهی بسر آمد ."

آری آن عاقله ستم دیده هرگز از اتفاقاتی که آن روزها روی داد شگایت نفرموده اند فقط گاهی که احباً و دوستان از حضرت ورقه علیها آن وقایع را سؤال مینمودند در جواب می فرمودند "خیلی سخت گذشت خاطره آن تأثرآور است." حضرت عبدالبهاء بر روی اسب سوار بودند و عاقله مبارکه بر تخت روانی که بر روی قاطر قرار داشت سفر میکردند و بقیه دوستان در التزام رکاب مبارک حرکت مینمودند که بواسطه نداشتن اسباب معیشت و لباس کافی صدمات زیاد دیدند مخصوصاً حضرت عبدالبهاء قبا نازکی در بر داشتند و بسیار در زحمت بودند دستها و پاهای مبارک که در معرض سرما بود زیادتر از همه صدمه دید بطوریکه آثار سرما زدگی در وجود مبارک تا اواخر حیات ظاهر بود حضرت عبدالبهاء از طرفی شاهد رنج و کسالت پدر و از طرف دیگر شاهد زحمات مادر رنجور خود بودند که چگونه در این سفر در ماهی که در حوالی همدان برف و سرما بعد اعلی رسید به بود تمام کارهای عاقله مبارکه را بعهده گرفته و حاضر نمی شدند هیچیک از دوستان

بایشان کمک نمایند . خرم مبارک^(۱) با وجود آنکه هرگز عادت بانجام دادن کارهای سخت نداشتند بفلت نداشتن لباس بقدر کافی می بایستی در هر کاروانسرا که وارد می شدند رخت ها را بشویند و آنها را با آن دستهای لطیف بلند کرده و آویزان نمایند در حالیکه یخبندان آنقدر شدید بود که این کار بسیار دشوار می نمود و دستهای مادر عزیز شان مجروح میگردد همچنین خرم مبارک می بایستی برای حضرت بهاء الله که هنوز دوره نقاهت ایشان باقی بود غذای ملا می تهیه کنند ولی با نبودن وسائل و مواد لازم این کار ممکن نبود و خرم مبارک بسیار غمگین بودند .

حضرت عبدالبهاء* هر وقت راجع باین مشکلات فکر میکردند با خود می گفتند که اینها همه اراده الهی است و باز هم از اینکه با پدر خود سفر می کردند خداوند را شکر می نمودند بالاخره این مسافرت پر ملال پایان پذیرفت و آن خانواده رنج دیده به بغداد رسیدند و آرامش خود را باز یافتند .

سلاسل و روائح منتنه قلیل بود ولکن بعضی از اوقات که دست میداد احساس می شد از جهت اعلا ی رأس چیزی بر صدر می ریخت بمثابه رودخانه عظیمی که از قله جبل بازخ رفیعی بر ارض بریزد و بآن جهت از جمیع اعضاء آثار نار ظاهر و در آن حین لسان قرائت مینمود آنچه را که بر اصفاء آن احدی قادر نه^(۱)

حضرت بهاء الله اظهار می فرمایند که در آن ایام از طرف خداوند مبعوث شدند که برای نجات بشر و برقراری صلح و یگانگی در دنیا قیام فرمایند .

ما این اظهارات را اظهار امر خفی حضرت بهاء الله^(۲) میدانیم و از آن بیعد مهیکل مبارک در عین آنکه مردم را بدیانت حضرت باب دعوت میگردند دستورات مبارکه را نیز باصحاب و نزدیکان و کسانی که از دل و جان ایشان را می پرستیدند صادر می فرمودند .

حضرت عبدالبهاء اول کسی بودند که از این فیض الهی

۱- لوح ابن ذئب

۲- اظهار امر خفی حضرت بهاء الله ۹ سال بعد از اظهار امر حضرت باب واقع شد و بشارات حضرت باب تحقق یافت

بهره می بردند و در ظل تعالیم پدر بزرگوار پرورش یافتند و از آنجائیکه در همان سنین کودکی در زمان اقامت در بغداد بحضرت و جود ایشان پی برده بودند فرمان ایشان را دستور خداوند می دانستند و ایشان را پرستیده و استدعای فدا در راه پدر بزرگوار می نمودند .
چنانچه در یکی از الواح می فرمایند .

" من بنده جمال قدم هستم در بغداد طفل بودم در آن زمان و مکان القاء کلمه به من فرمودند مؤمن شدم و به مجرد القاء آن کلمه خود را بر اقدام مبارکش انداختم و تضرع و استدعا نمودم که این يك قطره خون مرا به فدا در سبیلش قبول فرماید کلمه فدا چقدر در مذاق من شیرین است . . "

آری هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء تا آخر حیات مبارک آرزوی فدا شدن در سبیل امر الهی را می نمودند چنانکه در مناجاتی که زیارتنامه مبارکه است می فرمایند :

" ای رب اسقنی كأس الفناء والبسني ثوب الفناء و اغرقني في بحر الفناء واجعلني غبارا في مراحلها و اجعلني فداء للارض التي وطئتها اقدام الاصفياء "

در این بیان مبارک می فرمایند ای پروردگار مرا کأس فنا و نیستی بنوشان و لباس فنا بپوشان و مرا در دریای فنا

غرق کن و مرا غبار راه احبایت قرار بده و مرا از برای
 زمینی که برگزیدگانت بر آن قدم می گذارند فدا نما
 از این بیانات مبارکه مراتب عشق و انجذاب حضرت عبدالبهاء
 نسبت بامر بزرگی که ابتدای آن از واقعه سیاه چال شروع
 شد معلوم و واضح میگردد و باید درس عبرتی برای ما
 که از مؤمنین این آئین اعظم هستیم باشد و پس از آنکه
 بمقام و بزرگواری حضرت عبدالبهاء پی بردیم بر اثر
 اقدام ایشان مشی نمائیم

× × ×

فصل دوم

دوران جوانی

بفداد آن شهر قدیمی مذهبی بقدم میهمانن من بود که جز معدودی بر عظمت وجود آن نفوس مقدسه آگاه نبودند .

در ابتدای ورود آنها را در منزل کوچکی جای دادند و مأمورینی که ایشان را همراهی کرده بودند آنها را بدست حکومت بفداد سپردند ولی آنها را از رفت و آمد بخارج منزل منع نمیکردند و اجازه داشتند که بیرونجا میخواستند بروند خانواده مبارک که می دانستند حضرت بهاء الله در تمام عمر خود از دیدن گل و گلستان و سبزه و جنگل لذت می بردند در فکر این بودند که وسیلهئی فراهم شود تا بتوانند باز هم از مظاهر زیبای طبیعت بهره مند شوند و اندکی از خستگی و فرسودگی وجود مبارکشان را بزدایند .

حضرت عبد البها^۱ که از داشتن چنین پدری برخوردار بود
 می بالیدند در هر فرصتی که دست میداد برای کسب
 فضائل محضر پدر بزرگوار را بزرگواران به مدرسه ترجیح
 میدادند تا آنکه پس از مدت معدودی در افاضات و معلومات و
 فضائل گردیدند که باعث حیرت و تعجب عموم گردید زبان فارسی
 و زبان عربی را بخوبی آموختند و خود ایشان طرز آموختن
 عربی را چنین بیان فرموده اند :

" من عربی را تحصیل نکرده ام وقتی طفل بودم کتابی از
 مناجاتهای حضرت باب را بخط جمال مبارک داشتم و
 خیلی خواندن آن را شائق بودم شبها که بیدار می شدم
 بر می خواستم می خواندم و از شدت طلب و اشتیاق میگریستم
 تا آنکه دیدم عربی را خوب می فهمم . دوستان قدیم بخوبی
 میدانند که من تحصیل نکرده ام اما گفتن و نوشتن عربی
 را از فصحای عرب بهتر میدانم "

بنابراین معلوم میشود که حضرت عبد البها^۱ آنچه آموخته اند
 در مکتب حضرت بها^۱ الله بوده بطوریکه ایشان توانستند
 از علم الهی پدر بزرگوارشان بهره کافی گرفته و در بین علما و

دانشمندان بفضل و دانش مشهور شوند .
 چنانچه حضرت عبدالبنیاء در ایام جوانی و صباوت بنیاد
 بر خواهش یکی از پاشاهای بغداد رساله ای بر شرح
 حدیث اسلامی (گتگزنا مخفیاً) نوشتند که هیچکس باور
 نمیداشت این رساله بقلم حضرت عبدالبنیاء باشد همچنین
 بارها اتفاق افتاد که حضرت عبدالبنیاء در مجالس دانشمندان
 حضور یافته و هنگام بحث در مطالب علمی عقاید خود
 را بنحوی بیان می فرمودند که پس از مراجعه به کتب
 علمی صحت گفتار ایشان معلوم گشته و مورد تمجید و
 تحسین واقع می شدند .

گمک بزیر دستان و ضعفا که در زمان طفولیت از رفتار
 والدین خود آموخته بودند در آن زمان در وجود شان
 پرورش یافت و خودشان از آن روزگار حکایاتی نقل می فرمایند
 که برای همه درس محبت و الفت است من جمله در یکی از
 بیانات مبارکه فرموده اند که در هنگام کودکی روزی در کنار
 نهری ملاحظه می فرمایند عده ای طخ میخواستند از روی

۱- از یکی از خطابات مبارکه اقتباس شده همچنین مکاتیب چهارم

نهري عبور کنند و برای این کار ملخهای بزرگتر دسته ای
 تشکیل دادند و مانند پل بر روی آب قرار گرفتند سپس
 ملخهای کوچک از روی آنها گذشته و به آنطرف نهـر
 رسیدند ولی آب آمد و ملخهای بزرگتر را با خود برد .
 حضرت عبدالبهاء این فداکاری ملخها را مثال زنده ای
 برای نفوس بشری دانستند و فرمودند در حالیکه ملخها
 برای یکدیگر جانفشانی میکنند چگونه ممکن است انسان
 نتواند بچنین خدمتی موفق شود بنابراین از همان اوان
 می فرمودند که انسان باید منافع دیگران را بر منافع خود
 ترجیح دهد و خود ایشان هم چنین بودند چنانچه
 حضرت ورقه علیا نقل فرموده اند ای بسا اتفاق افتاد
 که در عین سختی غذای خود را بفقیری می دادند و چون
 مادر مهربانشان علت این عمل را می پرسیدند می گفتند
 چگونه ممکن است که من خوراکی داشته باشم و فقیری گرسنه
 باشد . در صورتیکه آن طفل نازنین می دانست که مادر
 عزیزش در نهایت سختی بتمهیه معیشت پرداخته است .
 بنحوی حالت انقطاع در وجود حضرت عبدالبهاء ریشه
 دوانده بود که برای خود هیچ نمی خواستند و هر چه
 داشتند بفقرا و مستمندان می بخشیدند .

حضرت عبدالبهاء در هنگام طفولیت و نوجوانی مبلغ ماهری بودند بقسمیکه باعث حیرت عموم بود . چنانچه خود ایشان

در بیانات شفاهیه فرموده اند :

"مبلغی^(۱) در طفولیت خوبست من باین سن که بودم تبلیغ میکردم شخصی از احباب برادری داشت غیر مؤمن هر چه میکردند قبول امر نمیکرد چون او را نزد من آوردند گفت بسیار با من از این امر صحبت کرده اند ولی تا حال من قانع نشده ام با او گفتم استعداد نداشته ای تشنه از آب لذت می برد بینا از روشنی آفتاب و ماه و شنوا از نغمات جانفزا حظ میکند نه گرو نه نابینا . از این قبیل چون با او گفتگوی مفصلی کردم منقلب و مؤمن شد ."

حضرت عبدالبهاء در ایام بغداد با آن صفات الهی و فضیلت و خوی رحمانی چنان محبوب یا رو اغیار واقع شدند که در هر مجلس ذکر محامد و محاسن و فضل و دانش ایشان می شد چنانچه یکنفر از اشخاصی که مؤمن نبود در یکی از مجالس گفت :

"اگر دلیل حقیقت بهاء الله منحصر باین باشد که بگوید

من چنین پسری را بدون معلم و مربی پرورش داده ام برای
حقانیت او کافی است .

حضرت بهاء الله آنهمه بزرگی و عظمت را در فرزند ارجمند
خود دیدند و ایشان را لقب سرالله دادند . در آن زمان
احباء ایشان را حضرت سرالله میگفتند و اغیار ایشان را
عباس افندی می نامیدند

جناب ابوالفضائل دانشمند بزرگی که در دیانت بهائی از
حیث علم و دانش و فضل و کمال کم نظیر است در کتابی
راجع بفضائل حضرت عبدالبهاء در بغداد شرح مفصلی
نوشته که مضمون آن چنین است :

اند

" گر چه حضرت عبدالبهاء در هیچ مدرسه‌ای درس نخوانده
ولی چشمه معلومات ایشان از همان اوان جوانی می جو

شید و مانند فواره فوران داشت . پس از آنکه اولین اثر مبارک

(تفسیر حدیث کنت کنزاً مخفياً) نازل شد علما و دانشمندان

جملگی متعجب شدند من روزی در محضر یکی از دانشمندان

حاضر بودم یک نفر از او در باره حضرت بهاء الله سؤال

کرد جواب شنید که حضرت بهاء الله باید وجود مقدس

اشد که چنین فرزندی را پرورش داده که در سن طفولیت توانسته چنین رساله‌ای را بنویسد .
جناب ابوالفضائل می نویسد این معلومات آسمانی است نه زمینی و این کفایت و درایت الهی است نه عقل بشری . تمام این فضائل از روح مقدس خداوند سر چشمه گرفته است که علائم آن از همان زمان کودکی از وجه مبارک ظاهر بوده و دانشمندان را متحیر ساخته .

آری در بغداد با وجود آنکه علمای دینی مخالف حضرت بهاء^۱ الله بودند هرگز نمی توانستند عظمت و بزرگی حضرت عبدالبهاء^۲ را انکار کنند . ایشان هم از اینکه توانسته بودند مورد رضای خاطر مبارک حضرت بهاء^۱ الله واقع شوند بسیار خوشحال بودند ولی روزی اتفاقی افتاد که خاطر عزیز حضرت عبدالبهاء^۲ آزرده شد و آن غیبت پدر عزیزشان از شهر بغداد بود .

× × ×

یکسال از توقف آن عائله مبارکه در بغداد می گذشت و حضرت بهاء^۱ الله همچنان ملجأ^۳ بابیان و مورد احترام بزرگان بی غرض بغداد بودند ولی در آن میان افراد جاه طلبی پیدا شدند که در خفا نسبت بایشان غرض

می ورزیدند و دشمنان را علیه ایشان بر می انگیزتند .
 حضرت بهاء الله بحسب ظاهر هیچ نمی فرمودند ولی
 يك روز که حضرت عبدالبهاء از خواب بیدار شدند والده
 بایشان اطلاع دادند که حضرت بهاء الله در بستر
 مبارك نیستند . هر کجا را جستجو کردند ایشان را
 نیافتند . حضرت عبدالبهاء بسیار مشوش و پریشان
 شدند و بعموی بزرگوار خود جناب کلیم که ایشان همدر
 بغداد همراه حضرت بهاء الله بودند روی آوردند جناب
 کلیم باتفاق حضرت عبدالبهاء هر چه کوشش کردند که
 از ایشان خبری بدست آورند میسر نگردید . روزها و شبها
 می گذشت و حرم مبارك و فرزندان مهربانشان از فراق پدر
 بزرگوار در سوز و گداز بودند حرم مبارك اطفال خود را
 دلداری می دادند و می گفتند که ایشان مراجعت
 خواهند فرمود ولی مدتها گذشت و از وجود مبارك خبری
 نرسید بنابراین مصمم شدند که از تسکه های ترمه ای^(۱) که
 از زمان پیش برای ایشان باقی مانده بود برای حضرت
 بهاء الله لباسی تهیه کنند پس حضرت ورقه علیا بد آن

۱- یکوع بارچه قیمتی که از گچینه جهیزیه آسیه خانم باقیمانده بود

دستان ظریف و کوچک خود ب مادر عزیز کمک کردند تا
 دکه های کوچک ترمه را بیکدیگر دوختند تهیه این لباس
 مدت شش ماه بطول انجامید و همچنان حضرت عبدالبهاء
 در بی خبری از پدر مهربان بودند تا آنکه پس از چندی
 جناب کلیم به ایشان خبر دادند که شنیده اند دو نفر
 با هم از درویش بزرگواری که در کوههای سلیمانیه زندگی
 میکند صحبت داشته اند و آن دو نفر میگفتند نام ایمن
 درویش را هیچکس نمی داند و بقدری صاحب علم و دانش
 و کرامات است که در سلیمانیه که محل درس علما و عرفا
 است به بزرگی مشهور است و همه از نوشتجات و بیاناتش
 در عجب هستند .

حضرت عبدالبهاء با جناب کلیم هم عقیده بودند که ممکن
 است این شخص جمال مبارک باشند بخصوص که در همین
 احوال شهرت یافت شخصی موسوم به ابوالقاسم همدانی
 که از ارادتمندان حضرت بهاء الله بود و بعد از غیبت
 حضرت بهاء الله او هم ناپدید شده بود پس از آنکه اشرار
 قصد جاننش کرده و اموالش را برده بودند در حال نزع
 گفته است اگر اموال من پیدا شد آن را به درویش محمد
 که در کوههای سرگوبسر میبرد بدهید

شیخ سلطان که یکی از یاران با وفا بود مأموریت یافت
که بحضور حضرت بهاء الله برسد و از ایشان خواهش
کند که مراجعت بفرمایند .

روزی که حضرت عبدالبهاء و حضرت ورقه علیا و مادرشان
در خانه بودند دیدند صدای پائی می آید یکمرتبه
متوجه شدند که درویش داخل می شود . حرم مبارک
همچنین ساکت و آرام ایستاده ایشان را نگاه میکرد
و اطفال نازنین خود را بر آغوش مبارک انداختند
حضرت عبدالبهاء در آغوش مبارک بی نهایت گریستند
آنقدر حالت حضرت عبدالبهاء تأثر آور بود که پدر بزرگوارش^ن
هم بحال ایشان گریستند و آن فرزند مهربان را نوازش فرمود
حضرت عبدالبهاء دستهای پدر عزیز را محکم در دست
گرفته بودند مانند آن بود که می ترسیدند که باز ایشان
را از دست^{بدهند} آن حالتی که به حضرت عبدالبهاء
دست داده بود بقدری جالب بود که حضرت
ورقه علیا هرگز شدت خوشحالی حضرت عبدالبهاء
را در آن حال فراموش نکرده و اغلب
نقل می فرمودند . حضرت بهاء الله در مراجعت

از سلیمانیه ^(۱) مانند درویشان دارای محاسن و گیسوانی بلند بودند پیراهنی از کرباس برتن داشتند و روی آن فرجی ^(۲) نمدی پوشیده بودند پاهای مبارک بدون جوراب بود بقسمیکه عائله مبارکه از دیدن چنین حالات دچار اندوه گردیدند.

حرم مبارک لباس ترمه قرمز را بحضرت بهاء الله تقدیم نمودند و ایشان آن را برتن کردند سپس حضرت عبدالبهاء سئوالاتی از محل، اختفای دوساله از پدر بزرگوارشان نمودند که معلوم شد ایشان در این مدت کمتر با اشخاص معاشرت می نمودند و اوقات خود را در کوه سرگوبدها و مناجات بدرگاه خداوند می گذراندند خوراک ایشان قدری نان و شیر و گاهی هم شیر برنج بوده است و همچنین دانستند که حضرت بهاء الله روزی مشق خطی برای یکی از شاگردان مدرسه نوشته بودند و شیخ عالی مقام و دانشمند سلیمانیه از خط ایشان به مقام بزرگشان پی برده و از آن بیعت هر سؤال مشکلی که پیش می آمد به ایشان مراجعه می نمودند

۱- مهاجرت سلیمانیه دوسال بطول انجامید

۲- نومی جلیقه

و بعضی از عرفا چنان شیفته روی و خوی مبارک گردیدند
که اشعاری در وصف آن حضرت سرودند .

بعد ها حضرت ولی امر الله در بیانات مبارکه نتیجه این
هجرت دوساله را بیان فرمودند و شرح دادند که آوازه
شهرت ایشان در سلیمانیه بمقامی رسیده بود که برخی
معتقد بودند که مقام آن وجود مقدس مقام انبیا و سفرا
الهی است لذا پس از مراجعت از سلیمانیه امر الهی
که در مدت دوسال بدون سرپرست بود و به خاموشی
می گرایید شعله اش قوی تر گردید و عده زیادی به گرد
حضرت بهاء الله حلقه زدند .

حضرت عبدالبهاء در نتیجه مصاحبت با حضرت بهاء الله
بمقامی رسیدند که جمیع زبان به ستایش ایشان گشودند
و آوازه شهرت حضرت عبدالبهاء بگوش دور و نزدیک رسید
آری دیگر همه جا صحبت از عباس افندی جوان لایقی بود
که از قدرت بیان و نوشتن و کمالات و خصائل پسندیده

در بین مردم مشهور بود در هر مجلسی وارد می شد
قوت بیانش همه را مهیوت می ساخت و ساعات مصاحبت
او برای دوستان و آشنایان بسیار گرانبها و عزیز بود حتی
حکومت بغداد بی به عظمت و بزرگی ایشان برد و رفتار

خود را نسبت به ایشان تغییر دادند. پس از مدتی آن عاقله مبارکه اندکی آسودند و روز به روز بر طرفداران حضرت بهاء الله افزوده گردید تا آنکه دوباره دشمنان کینه توزی را آغاز کردند و بوسائل مختلفه متشبهت شدند و موفق گردیدند حکم تبعید حضرت بهاء الله را از بغداد به اسلامبول بگیرند .

بنابراین پس از یازده سال و چند ماه اقامت در بغداد حکومت ایران و دولت عثمانی^(۱) توافق کردند که حضرت بهاء الله را از بغداد خارج سازند تا شاید امر الهی خاموش شود .

× × ×

نجیب پاشا والی بغداد که از دوستان حضرت بهاء الله بود در خارج شهر قدیمی بغداد باغ زیبایی داشت و از ایشان دعوت کرده بود که چند روزی را به آن محل نقل مکان بفرمایند

بنابراین حضرت بهاء الله هنگام عزیمت از بغداد به باغ نجیب پاشا تشریف بردند و مدت دوازده روز در آن باغ بسر بردند تا وسائل سفر فراهم شد و بسمت اسلامبول

حرکت کردند و قایمی که در باغ نجیب پاشا اتفاق افتاد
 بزرگترین واقعه تاریخ امر بهائی است .
 یعنی اظهار^(۱) امر علی حضرت بهاء الله که نوزده سال
 پس از اظهار امر حضرت رب اعلی اتفاق افتاد .
 اردیبهشت در کمال زیبایی خود ظاهر شده و آن باغ را زینت
 فوق العاده بخشیده بود گلهای رنگارنگ در هر طرف
 دیده می شدند و عطر آن ها فضا را محطر ساخته بود
 شاخه های درختان پراز گل و شکوفه بود . بلبلان خوش
 الحان از شاخی به شاخ دیگری می پریدند و به ترانه و
 آوازی پرداختند . در آن محل پرطراوت چند چادر نصب
 کرده بودند که یکی از آنها مخصوص حضرت بهاء الله
 بود . روز اول اردیبهشت حضرت بهاء الله با اتفاق
 حضرت عبدالبهاء و چند نفر از مؤمنین به باغ تشریف
 آوردند سپس جمیع احبای مشرف شدند . هر روز باغبانها
 گلهای زیادی را چیده در میان خیمه مبارک خرمن میکردند
 و اصحاب چون برای چای در محضر مبارک می نشستند

۱- اظهار امر مبارک در اردیبهشت سال ۱۲۷۹ هجری قمری مطابق
 آوریل ۱۸۶۳ میلادی اتفاق افتاد که از آن به بعد پیروان حضرت
 بهاء الله بهائی نامیده شدند

خرمنهای گل مانع از آن بود که مولای خود را به خویشی به بینند حضرت بهاء^۱ الله به همگی گل عنایت می فرمودند و لطف و مرحمت ایشان شامل حال آنها می شد . حضرت بهاء^۱ الله سحرگاهان در میان خیابانهای پر گل باغ مشی^۱ می فرمودند و در حال تغنی الواح نازل می گردید و خطاب به حاضرین می فرمودند که ایشان از طرف خداوند مأمور شده اند اهل عالم را تربیت فرمایند و به صلح و آشتی و یگانگی و نیکی و درستی هدایت فرمایند پر واضح است حضرت عبدالبهاء^۱ که از سنین کودکی بمقام پدر بزرگوار پی برده و مؤمن شده بودند چگونه در مقابل ایشان سر تعظیم فرود آوردند و مراتب عبودیت و خضوع خود را در جمیع احباب^۱ نمایان ساختند .

کم کم دوستان و مردی که مایل به شنیدن بیانات مبارک^۱ بودند به باغ وارد شدند و حضرت بهاء^۱ الله از میان گلهائی که هر روز در محل عبورشان توده می شد عبور فرموده و قدم زنان بیانات می فرمودند که ما آن را اظهار امر می نامیم و همیشه آن ایام را متبرک^۱ می دانیم مستد

(۱)
 دو از ده روز حضرت بهاء الله در باغ تشریف داشتند وعده
 زیادی مشرف شدند و ندای امر مبارک را شنیدند و در روز
 نهم هم عاتله مبارکه تشریف آوردند و در روز دوازدهم که
 روز فراق بود در حالیکه عده ای از دوستان و احباب^۱ از
 غم هجران می گریستند حضرت بهاء الله و عاتله مبارکه
 بسنت اسلامبول حرکت کردند .

حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء براسب اصیل تازی
 سوار و دیگران که از دوستان و مؤمنین جمال مبارک بودند
 و از علائق دینوی دست کشیده غالباً در طرفین رکاب
 مبارک ایشان پیاده راه می پیمودند .

(۲)
 این کاروان بوسیله حضرت عبدالبهاء که یگانه حافظ
 پدر بزرگوارشان بودند رهبری می شد و حضرت عبدالبهاء
 در تمام روز و شب و طول مسافت در نزدیک مرکب و یا
 کجاوه^۳ حضرت بهاء الله حرکت می کردند و آنی از پدر

۱- این دوازده روز از اول اردیبهشت ماه شروع میشود از بزرگترین
 اعیاد بهائیان است و عید رضوان نامیده میشود ۲- هیکل مبارک و
 اهل حرم و ۶ نفر از اصحاب کاروان را تشکیل میدادند
 ۳- حضرت بهاء الله گاه با اسب و گاه با کجاوه مخصوص

سفر می فرمودند

بزرگوار و عائله مبارکه غافل نبودند و چون بسیار جوان و سوارکار ماهری بودند ابدًا راحت و آسایش خویش را در نظر نگرفته پیشاپیش قافله که در نهایت عظمت و جلال پیش می رفت در حرکت بودند سفر به اسلامبول یکصد و ده روز بطول انجامید تا بالاخره در اسلامبول مستقر شدند و در بیتی که حکومت برای ایشان تعیین کرده بود مسکن گزیدند و حضرت عبدالیها^۱ که در طول این مدت زحمات بسیار تحمل کرده بودند اندکی آسایش یافتند .

در اسلامبول نیز بر خلاف آنچه که دشمنان تصور می کردند اشراف و بزرگان و دانشمندان بر عظمت و بزرگی حضرت بها^۲ الله گواهی دادند و باب معاشرت را با آن خانواده گشودند لذا دشمنان دوباره بحرکت آمدند و به دستور دولت عثمانی آن مظلومان را از اسلامبول به ادرنه تبعید نمودند .^(۲)

در آن زمان ادرنه محل بد آب و هوا و سردی بود که اغلب مقصرین را به آنجا تبعید می کردند سفر عائله مبارکه

۱- در لوح قون صفحه ۱۷ حضرت ولی امرالله بیان مبارک حضرت

بها^۲ الله را راجع به ادرنه نقل فرموده اند

دوازده روز بطول انجامید و از سخت ترین مراحل مسافرت ایشان بشمار میرفت سرمای شدید نداشتن لباس کافی نبودن وسائل همیشه هیچکدام خاطر حضرت عبدالبها و خواهر و والد و عزیزشان را مکدر نمی ساخت فقط ترس از شهادت پدر بزرگوار و فکر دوری حضور از هیکل مبارک بود که آنها را رنج میداد .

بالاخره در اردنه^(۱) در خانه کوچکی که محل سکونت ایشان بود جای گرفتند و حضرت عبدالبها^(۲) شاهد اظهار امر عموص حضرت بها^(۲) الله در آن مدینه بودند . مدتی را که در اردنه تشریف داشتند محبوب عالمیان خطابهایی به پادشاهان و بزرگان دنیا فرستادند و این امر اعظم را به گوش اهل عالم رسانیدند و الواح مهمه ای از قلم مبارک جاری شد .

در اردنه نیز مقام حضرت عبدالبها^(۲) بر عموم معلوم گردید و قسمیکه در عین فقر و سختی لطف و محبت به بیچارگان

اخرج ۱۲۸۰ هجری مطابق دسامبر ۱۸۶۳ و ورود به اردنه

۲- صد مین سال اظهار امر جهانی در اردنه یعنی در اکتبر ۱۹۶۷ در تمام

دنیا جشنها و کنفرانسها برقرار شد و بیت العدل اعظم گیتی حاوی سوره

ملوک و الواح جمال اقدس انبیا را بر سلاطین و روسای جمهور ارسال داشتند
توضیح - این قسمت بعداً اضافه شده

را فراموش نمی کردند و در نهایت محبت دزدان را چاره می بخشیدند در مجالس بزرگان حاضر می شدند و فضائل و کمالات ایشان همه را متعجب می نمود چنانچه فرموده حضرت ولی^(۱) امرالله . وقتی در مجلس خورشید پاشا حاکم ادرنه که شخص دانا و فاضلی بود جمعی از علمای طراز اول در یکی از مسائل بحث می نمودند همگی از حل آن عاجز ماندند اتفاقاً هیکل مبارک در آن مجمع حاضر و میهمان پاشا بودند و پس از اظهار نظر حاضرین رشته سخن را بدست گرفتند و آن مسئله مشکل را به نحوی بیان فرمودند که پاشا زبان به مدح و ثنای ایشان گشود و از آن به بعد هر احتفالی که برپا می نمود از جان و دل آرزومند بود که حضرت عبدالبهاء آن انجمن را به حضور مبارکشان مزین فرمایند .

بالاخره پس از آنهمه شهرت و عظمت دستور دولت عثمانی به خروج حضرت بهاء الله و عاقله ایشان از ادرنه و توجهشان به قلعه عکا صادر شد و چون عده ای از اصحاب را از هیکل مبارک جدا ساختند ناله و فغان یاران بلند شد بدیگه

یکی از آنها قصد کرد جان خود را فدای جمال مبارک نماید بالاخره سعی و کوشش حضرت عهد البها^۱ جمعی از پیروان و فدائیان حضرت بها^۱ الله و عائله مبارکه که عده آنها هفتاد و هفت نفر بود بمعیت حضرت بها^۱ الله با کشتی بطرف عکا^(۱) که محل تبعید ابدی آنها بود حرکت کردند .

× × ×

عکا شهر بسیار بد آب و هوای بود که در خاک فلسطین و در تصرف دولت عثمانی بود و مشهور بود که عکا آنقدر بد آب و هوا است که اگر پرند ه ای از روی آن پرواز کنند می میرد بنابراین در آن زمان هرگاه می خواستند مقصرین را به نقطه ای تبعید کنند که دیگر از آنها اثری باقی نماند به عکا می فرستادند .

حضرت بها^۱ الله و عائله مبارکه و جمیع مؤمنین با شرایط سختی وارد عکا و در محلی که آن را قشله می نامیدند حبوس شدند .

۱- سنه ورود به عکا ۱۲۸۵ هجری قمری مطابق ۱۸۶۸ میلادی

(۱) حضرت عبد البهاء هنگامیکه در لندن از بلا یای وارد ه صحبت می فرمودند چنین گفتند^۱ چه بهتر از اینست که انسان در سبیل الهی آواره و ذلیل گردد. از این لذت انسان لذت می برد و حالتی پیدا میکند که وصف ندارد و قتی که وارد عکا شدیم در چنان مصیبتی که جمیع در زحمت و بلا بودیم لذت و سروری داشتیم که بگفتن نیاید وقتی هفتاد نفر اصحاب^(۲) در قلعه محبوس بودند همه مبتلای تب شدید شدند بدرجه ای که هیچیک قادر بر حرکت نبود الا من و آقا رضا که مشغول پرستاری احباب و تهیه دوا و شوری بودیم اتفاقاً منزل من هم در اطاقی واقع که فرش آن از سنگ بود و بسیار رطوبت داشت و آن اطاق را بجهت غسل خانه ساخته بوده اند با آن حالت ابتلا در ظل حضرت بهاء الله چنان سرور بودیم که هر زحمتی را راحت میدانستیم»

آری حضرت عبد البهاء در آن هنگام پر بلا برای پرستاری اصحاب قیام فرمودند و آنقدر کوشیدند تا برخی از آنان

۱- سفرنامه مبارکه

۲- چند نفر از اصحاب در بین راه از سختی و مشقت صعود کردند و حضرت عبد البهاء ایشان را دفن کردند

از مرگ نجات یافتند. ولی پس از مدتی خود ایشان مریض
و بستری گردیدند مادر عزیزشان در آن موقع به پرستاری
مریضانه مبتلا بحصبه می پرداختند که پس از مدتی ایشان
هم مریض گردیدند و بالاخره حضرت روقه علیا به کمک برخا
ستند
و برای خدمت قیام نمودند .

× × ×

حضرت بهاء الله به محض ورود به عکا خطاب به حضرت
عبدالبهاء فرمودند که

« من کارها یم را با دنیای خارج تمام کردم و از این پس
کار من منحصر به نزول الواح و آثار خواهد بود ملاقات
با مردم و خدمت به آنها را به تو واگذار میکنم زیرا خدمت
جوهر عبادت است . ملاقات من منحصر خواهد بود با حبا^(۱)
و مؤمنین امر

حضرت عبدالبهاء آن جوان زیبا و رعنا که پیش از بیست و
پنج سال نداشتند امر مولای خود را تا آخر ایام فراموش
نکردند و از دل و جان قیام بخدمت مردم و امر الهی نمودند.

۱- مضمون بیان مبارک (از کتابشاهزاده متعجبتالیف لیدی بلا فیک
و در کتاب قرن بدیع هم اشاره باین مطلب شده است

حضرت عبدالبهاء از اینکه مولای مهربان و پدر عزیز خود را محبوس میدیدند بسیار رنج می بردند هیچکس را اجازه ملاقات با حضرت بهاء الله نبود و ایشان هم اجازه خروج از اطاقی که مسجون بودند نداشتند حتی به احبائی که از شدت اشتیاق با پای پیاده برای زیارت از ایران به عکا می رفتند اجازه ورود به شهر را نمی دادند در پشت خندقهای اطراف شهر روی برجی ایستاده و هیکل مبارک را که از پشت میله های آهنین نمایان بودند و دست مبارک را برای آنها تکان می دادند زیارت میکردند و تضریقات بقدری شدید بود که تصور آن مشکل است حضرت بهاء الله آن زندان را سجن اعظم نام نهاده اند .

حضرت عبدالبهاء و حضرت غصن اطهر برادر کوچکشان که ایشان نیز از جان و دل بنده جمال مبارک و هنگام نزول آیات در قفسه کاتب پدر بزرگوارش بود اغلب اوقات را به دعا و مناجات می گذرانند و از خداوند مسئلت می کردند که گشایشی در باب سجن گردد تا عشاق جمال

۱- سجن اعظم قفسه - سجن اکبر سیاه چال است که مدت

چهارماه در آن محبوس بودند - سجن بعید - ادرنه است

قدم بلقاي محبوب خود برسند تا آنکه واقعه ای روی داد
که آرزوی آن دو نفس مقدس بر آورده شد و ابواب سجن
گشوده گردید

× × ×

(١)
حضرت ولی امرالله این واقعه حزن انگیز را این طور بیان
می فرمایند .

« در بحبوحه این بلایا مصیبت دردناک دیگری روی داد که
بر احزان مبارک افزوده شد و آن صعود حضرت غضن اطهر
برادر بیست و دو ساله حضرت عبدالبهاء و کاتب وحی الهی
بود . این ذات مقدس در ایام کودکی پس از مراجعت
حضرت بهاء الله از سلیمانیه کردستان از طهران به بغداد
منتقل شده و از آن تاریخ به بعد در فتن و سرگونی پدر
بزرگوارشان همراه و تا آخرین دقیقه حیات با غربت و
اسارت جمال مبارک شریک بود .

(٢)
این غضن ریّان هنگام غروب در حالیکه بر بالای بام قشله
مشی می فرمود همچنانکه به مناجات مشغول و در دریای

١- ترجمه: از کتاب (قرن بدیع) که منظور شهادت حضرت غضن اطهر است

٢- شاخه روئیده شده رشد کرده

از کار مستغرق بود از شدت جذبه از خود بی خود شد
 و از حفره ای که برای روشنائی حجره زیرین تهیه شده بود
 بزیرافتاد و هیکل اطهرش با صندوق چوبی که در همان
 حجره قرار داشت تصادم نمود در اثر این حادثه پس از
 بیست و دو ساعت طیر روحش به عالم بالا^(۱) صعود نمود و آن
 وجود مقدس در لحظات آخر حیات از ساحت جمال مبارک
 درخواست نمود که جان مقدسش را چون فدائی در سبیل
 آرزوهای دوستان و احبباء که زیارت جمال مبارک بسود
 به پذیرند تا ابواب سجن و لقا بروج اهل بها گشوده
 گردد . "

حضرت بها^۱ الله در مناجاتی شهادت گبرای حضرت غصن
 اطهر را مانند قربانی فرزند ابراهیم و جانبازی حضرت
 مسیح و حضرت سید الشهداء^۲ بیان فرموده اند
 و مقام بزرگ ایشان را ستوده اند .

چهار ماه پس از وقوع این حادثه نظر باینکه قشله مسعود
 احتیاج سربازان ترك قرار گرفت حضرت بها^۳ الله و عائله
 مبارکه و اصحاب از جان گذشته را به خانه ای منتقل

۱- شهادت غصن اطهر در سنه ۲۸۷ هجری قمری مطابق ۱۸۷۰ میلادی

کردند و پس از چند ماه مجدداً مجبور^{به} تغییر محل شدند
و به بیت دیگری نقل مکان فرمودند .

در بیت عبود که خانه كوچك و متعلق بتاجر مسیحی
رئونی بود هیكل مبارك حضرت بهاء الله مدت هفت
سال در يك اطاق تشریف داشتند فقط گاهی در بالکن
مشی می فرمودند . واحبباً بحضور مبارك مشرف می شدند
عروسی حضرت عبدالبهاء در بیت عبود در اطاق كوچکی
واقع شد که هنوز هم به همان وضع باقی است .

حضرت بهاء الله خطاب به منیره خانم دختری که برای
همسری حضرت عبدالبهاء انتخاب نموده بودند فرمودند
دخترهای زیادی امید این عنایت را داشتند ولی قبول
نشد تو باید شکر کنی که باین موهبت عظمی و عنایت
کبری رسیدی .

لوح عقد را پدر بزرگوارشان بالحن الهی تلاوت فرمودند .
حضرت عبدالبهاء آن مظهر زیبایی و کمال با آن روی
خندان و شوخ طبعی که محبوب جمیع بودند مدت پنجماه
سال با منیره خانم در کمال مهربانی ایام گذرانیدند
و از ایشان هفت طفل بوجود آمد که دو پسر و یک دختر
از این عالم صعود نمودند و چهار دختر باقی ماندند

که یکی از نوه های دختری حضرت عبدالبها^ه یعنی حضرت شوقی افندی بمقام ولی امرالله از طرف حضرت عبدالبها^ه منتسب گردیدند .

شان حضرت عبدالبها^ه هنگامی هم شا هد عروج روح مادر عزیز آسیه خانم از این دنیای پر بلا بودند و با یگانه خواهر خود حضرت ورقه علیا در این غم جانفرسا شریک گردیدند و از آن پس دل بخواهر عزیز خود بستند و ایشان را بهترین دوست مهربان و غمخوار خود دانستند .

حضرت عبدالبها^ه سرکار آقا و حضرت ورقه علیا خانم اهل بها بودند و جمال مبارک بنحوی بآن دو نفس مقدس علاقه داشتند که بیانات بسیار در حق ایشان نازل فرموده اند چنانچه از رفتار و حرکات حضرت عبدالبها^ه چنان لذت می بردند که دیگران را صدا میکردند و می فرمودند " آقا تشریف آوردند از ایشان استقبال کنید حضرت عبدالبها^ه بیشتر اوقات خود را صرف امور مردم و ملاقات اشخاصی که برای زیارت حضرت بها^ه الله می آمدند فرموده بودند و حضرت ورقه علیا امور داخلی بیت مبارک را منظم و مرتب می فرمودند بنحوی که زائرین و مسافرین خود را در بهشت برین تصور میکردند .

حضرت عبدالبهاء برنامه کار را بقسمی ترتیب میدادند که از تشریف مزاحمین بحضور حضرت بهاء الله گاسته شود و چون پروانه حول پدر بزرگوار و معبود یکتای خود در گردش بودند تا آنکه يك روز هيكل مبارك بايشان فرمودند من نه سال است که سبزه ندیده ام

× × ×

حضرت عبدالبهاء این وقایع را شفاها بیان فرموده اند ما مضمون بیان مبارك را مختصرا مینگاریم .
 يك وقتی جمال مبارك فرمودند که من نه سال است يك زمین سبزه ندیده ام من از فرمایش مبارك فهمیدم که چون ميل مبارك است که بیرون تشریف ببرند هرکاری میکنم پیش میرود يك پاشائی بود در عکا که خیلی با ما ضد بود و در يك فرسخی عکا يك قصر داشت^(۱) که اطرافش همه باغ بود و آب جاری داشت و بسیار جای با صفائی بود من رفتم خانه آن پاشا گفتم : پاشا آن قصر را تو انداخته ای و آمدی توی عکا نشسته ای ؟ گفتم : من علیلم نمی توانم در خارج شهر بنشینم و آنجا محل خالی

است کسی نیست که با او معاشرت کنم .
گفتم مادام که تونی نشینی و آنجا خالیست بده به ما .
آن پاشا خیلی تعجب کرد و من آنجا را بقیمت خیلی
ارزان اجاره کردم بعد بنا فرستادم تعمیر کردند و حمام
ساختمند . بعد آمدم يك کالسه درست کردم و ابتدا
گفتم خودم بروم تنها از دروازه بیرون آمدم قراول
ایستاده بود هیچ حرفی نزد همینطور رفتم هیچ نگفت
فردا عصر رفتم به بهجی هیچکس حرفی نزد . روزی هم
مأمورین حکومت را مهمانی کردم از صبح تا شام آنجا
بودیم . بعد يك روزی آمدم حضور مبارک عرض کردم قصر
حاضر است گروسه هم حاضر است فرمودند من نمیروم
من محبوسم یکدفعه دیگر عرض کردم همان جواب را فرمودند
دفعه سوم عرض کردم فرمودند نه . دیگر نتوانستم جسارت
کنم . شخص عربی از مسلمانان بود که خیلی با نفوذ
و جسور بود او را خواستم و باو گفتم که برو بحضور مبارک
آنقدر اصرار کن تا بلکه هیکل مبارک قبول بفرمایند .
آن شخص رفت در مقابل دو زانوی مبارک نشست و دست

مبارك را گرفت و بوسید و عرض کرد که چرا بیرون تشریف
 نمی برید . فرمودند من مسجونم گفت استغفرالله کیست
 که بتواند شما را محبوس کند شما خودتان خود را حبس
 کرده اید حالا من خواهش دارم بیرون تشریف بیاورید
 سبزه است خرم است درختها خیلیها با صفا است
 پرتقالها قرمز است . هر چه فرمودند من مسجونم با ز
 دست مبارك را بوسید بقدر یکساعت رجا کرد تا بالاخره
 فرمودند خیلی خوب .

فردا سوار کالسکه شدند منم حضور مبارك بودم از شهر
 بیرون آمدیم هیچکس هیچی نگفت رفتیم مزرعه
 حضرت عبدالبهاء که در آن زمان با تمام بزرگان و اولیای
 امور حشر و نشر داشتند و جملگی نسبت با ایشان محبت
 میورزیدند بالاخره توانستند وسیله شادی و فرح خاطر
 مبارك حضرت بهاء الله را فراهم سازند مدت دو سال
 هیکل مبارك حضرت بهاء الله گاه در قصر مزرعه و گاه
 در حیفا و گاه در عکا تشریف داشتند بعد قصد فرمودند
 که بمحل دیگر بهجی نقل مکان فرمایند قصر دیگری در
 بهجی بود که صاحبش آن را بسیار زیبا ساخته بود
 ولی یکمرتبه ناخوشی در بهجی پیدا شد و صاحب

قصر با عاقله اش مریض شدند و از بهجی رفتند بقسمیکه
 صاحب قصر حاضر بود قصر را بدون اجازه بدهد حضرت
 عبدالبهاء^ه قصر بهجی را بقیمت ارزانی اجازه فرمودند
 حضرت بهاء^ه الله به قصر نقل مکان فرمودند و در آنجا
 عظمت و جلال آن سلطان حقیقی بر همه معلوم گردید و با
 وجود آنکه مسجون بودند همگی از دور و نزدیک به حضور
 مبارک مشرف می شدند و خاضع و خاشع می گردیدند ولی
 ای بسا اتفاق می افتاد که صاحب نفوذی تقاضای تشریف
 میکرد اجازه نمی فرمودند .

حضرت عبدالبهاء^ه در نزدیکی عکا باغی را برای سرور خاطر
 مبارک ترتیب دادند که موسوم است به باغ رضوان که گاهی
 از اوقات هیکل مبارک آنجا را بقدم خود مزین می فرمودند
 باغ رضوان را حضرت عبدالبهاء^ه به بهترین وجهی ترتیب
 داده بودند پیرازگل های رنگارنگ و درختان میوه بود
 درخت توت کهنی که در زیر سایه آن نیمکتی قرار داشت
 حضرت بهاء^ه الله استراحت می فرمودند دیگر واضح است
 که حضرت عبدالبهاء^ه که خاطر مبارک را از مشاهده طبیعت
 زیبا سرور می دیدند چقدر راضی و خوشحال
 می شدند .

حضرت عبدالبهاء در عكا در بیت مبارك تشریف داشتند و همچنان برای رسیدگی به امور مردم و ملاقات با اولیای امور و ترتیب برنامه زائرین وقت مبارك را صرف می فرمودند در قصر بهجی حضرت بهاء الله گرچه زندگانی بحسب ظاهر ساده ای داشتند ولی مانند پادشاهی مقتدر زندگی میکردند بزرگان و دانشمندان زیادی در آن زمان حضور مبارك مشرف شدند و از عظمت و جلال ایشان داستانها نوشتند .

حضرت بهاء الله در یکی از روزها که اواخر ایام حیات مبارك بود از شهر عكا به حیفا تشریف آورده و خیمه مبارك در جبل کرمل نصب شد و در آن روز که لوح کرمل از لسان مبارك نازل گردید حضرت بهاء الله بر روی کرسی در وسط پانزده سرو که دایره وار ناشته شده بود جلوس فرموده بودند سروها نازک و بقطر يك انگشت ضخامت داشتند حضرت عبدالبهاء هم در سمت راست ایشان جلوس فرموده بودند .

حضرت بهاء الله با انگشت مبارك اشاره به نقطه ای فرمودند و خرید آن زمین را به حضرت عبدالبهاء برای محل استقرار عرش حضرت اعلیٰ توصیه فرمودند که آن مکان بعد از صعود

(٦٩)

• مبارك به توسط حضرت عبدالبها* خريدارى گرديد .

فصل سوم

دوران عهد و میثاق

(۱)
نه روز پس از صعود مبارك حضرت بها^۱ الله به دستور
حضرت عبدالبها^۱ كتاب عهدی كه وصیت نامه حضرت
بها^۱ الله و به خط و امضای مبارك بود در جمع احبای^۱
و منسوبین تلات گردید و بنا بر فرموده حضرت بها^۱ الله
حضرت عبدالبها^۱ مركز میثاق و مبین آیات این آئین
نازنین گردیدند .

این مسئله یعنی تعیین جانشین و مبین آیات یکس از
مزایای این امر نازنین است كه مظهر ظهور بخت خویش
مركز میثاق را تعیین فرموده و جای شیمه برای احدی
باقی نگذارده است احبای مؤمن و جانفشان یکدل
و یکزبان سر تعظیم در مقابل حضرت عبدالبها^۱ فرود

آوردند به جز برادر ناتنی حضرت عبدالبهاء بنام میرزا محمد علی که خود را مستحق این مقام بزرگ می دانست بر برادر خود رشک برد و با عده ای همداستان گردید و به اذیت و آزار هیکل مبارک پرداخت که ما آن دسته را ناقضین می نامیم و از کلام و سلام با آنها ممنوعیم حضرت عبدالبهاء پس از صعود پدر بزرگوار با عشق و علاقه بی نهایت عرش مبارک را در بهجی (روضه مبارکه) مستقر فرمودند و هنگام ساختمان آن محل با عشق مفرط ظرفهای آب و خاک را بردوش کشیده علاقه و عبودیت خویش را بیشتر از همیشه ظاهر فرمودند روضه مبارکه اکنون قبله گاه اهل بهاء است و بهائیان تمام دنیا به آن سمت نماز می گذارند و از دورترین نقاط عالم برای زیارت آن می شتابند گرچه اشتغالات هیکل مبارک در آن ایام زیاد بود ولی دستور حضرت بهاء الله را راجع به استقرار عرش حضرت اعلی فراموش نفرمودند و به دستور مبارک عرش مطهر حضرت اعلی پنجاه سال پس از شهادت پیس از آنکه مدتها به نقاط مختلفه حمل و از انظار مخفی شده بود به همت و جانفشانی احبای از خود گذشته و صدقات بی حد عده ای از مؤمنین بارش اقدس سوار

(۱) گردید و در حجره ای در بیت مسکونی حضرت عبدالبها * مخفی و پنهان از انظار نفوس گذارده شد *

حضرت عبدالبها* در قطه زمینی که جمال مبارک تعیین فرموده و به امر ایشان خریداری کرده بودند سنگ بنای مقام اعلی را به دست مبارک خود در همان سال نصب فرمودند مدت ده سال ساختمان آن مقام مبارک بطول انجامید و در آن مدت ناقضین از هیچگونه توهین و آزاری نسبت به حضرت عبدالبها* خود داری نکردند حتی لواحق ترتیب دادند و به حکومت نوشتند، عباس افندی مشغول ساختمان قلعه ای است که میخواهد به حکومت حمله کند.

- ۱- در رمضان ۱۳۱۶ قمری مطابق ژانویه ۱۸۹۹ میلادی
- ۲- پس از چهل سال بدستور حضرت ولی امرالله ساختمان جدید مقام اعلی شروع شد و سنگهای قیمتی از ایتالیا برای بنای عظیم مقام اعلی وارد شد و این بنای عظیم با قبه ذهبی بر روی ساختمانیکس بدستور حضرت عبدالبها* ساخته شده بود بنا گردید که اکنون چشمها را خیره میسازد

این عداوت و اقدامات باعث شد که حضرت عبدالبهاء و عائله مبارکه که مدت بیست سال آزادانه در اطراف عکا رفت و آمد می نمودند مدت هفت سال در بین قلعه های شهر عکا محبوس گردیدند و اجازه خروج به آنها داده نشد^(۱) ناقضین بهر اقدامی متوسل می شدند که هیکل مبارک را از بین ببرند موفق نمی گردیدند ولی حضرت عبدالبهاء در کمال استقامت و بزرگی و جلال به اداره امور و توسعه امر الهی در دنیا مشغول بودند.

حضرت عبدالبهاء به احبای رانگون دستور فرموده بودند جمعبه ای از چوب صندل و آبنوس برای عرش مبارک و همچنین صندوقی از مرمر شفاف ساخته به حیفا حمل نمایند این صندوق بسیار وزین و قطور و ظریف بود و به آیات اسم اعظم حجاری شده بود صندوق در همان سال به وسیله کشتی به حیفا رسید تا آنکه پسر ازده سال که ساختمان مقام اعلی خاتمه یافت در همان سالیکه آزادی حضرت ^ک عبدالبهاء از سجن اعلان شد حضرت عبدالبهاء^ع عرش مبارک را در کمال عزت و احترام در تابوت مرمر نهادند و در روز عید

نوروز با حضور جمعی از اعیان شرق و غرب و مجاورین
 و مقام ابدی خود استقرار یافت.

بدین ترتیب به دستور حضرت عبدالبهاء صدوق مرمزی
 را که ده سال قبل از هندوستان فرستاده بودند بیست
 نفر از رجال به کوه کرمل بردند. البته بعلت سنگینی
 صدوق این کار سختی انجام شد. قسمت تحتانی مقام
 با چراغ روشن شده بود. هیكل مبارك حضرت عبدالبهاء
 عمامه و تاج مبارك را از سر برداشتند و کفشهای مبارك
 را بیرون آوردند.

مولای محبوب باگیسوان نقره ای مبارکشان که در اطراف
 پریشان بود وارد مقام شدند رنگ رخسار هیكل مبارك درخشان
 و نورانی بود در آرامگاه نزدیک عرش مبارك زانو زدند جسد مطهر
 حضرت باب را یادست مبارك خود باغم و اندوه فراوان در
 میان صدوق چوبی و تابوت مرم قرار دادند

۱- سال ۱۳۲۷ قمری مطابق ۱۹۰۹ میلادی سال آزادی
 هیكل مبارك از سجن است که روز عید نوروز را اعیان جشن
 گرفتند و در همان روز نیز زمین مشرق الان کار آمریکا خریداری گردید

آنگاه سر خود را به کنار صندوق تکیه داده گریستند
 . . . همه احباب هم با هیکل مبارک گریستند .
 بنابراین امر بزرگی که از مهمترین امور آن قرن بود خاتمه
 یافت و حضرت عبدالبها^۱ بشارت آن را به احبای ایران
 در ضمن لوح مبارکی که مطلع آن اینست
 ای یاران الهی بشارت کبری اینکه مژده دادند

x x x

زندگانی حضرت عبدالبها^۱ در عکا بسیار مشغول کننده
 بود هر روز صبح در بیرونی تشریف می بردند و بگزار
 مراجعین رسیدگی می فرمودند . زنی را که مریض بود
 نزد طبیب می فرستادند و مخارج دوا و خوراکش را می پرداختند
 مردی را که مورد ظلم و جور واقع شده بود حمایت
 می فرمودند و از حقش دفاع میکردند فقیری را که جاو مکان
 نداشت منزل و مأوی میدادند و شخصی را که در حال نزع
 بود خاطرش را آسوده میساختند و پس از مرگ ترتیب
 تشییع جنازه اش را میدادند ای بسا اتفاق افتاد که
 حاکمی که در نهایت بغض به هیکل مبارک بود هنگامیکه
 از مقامش خلع شد در کمال خضوع بر پای مبارک افتاد و از
 ایشان عذر خواست و همچنین بسا اتفاق افتاد که حضرت

عبدالبها به دشمنان خود آنقدر لطف و مرحمت و کمک و مساعدت فرمودند که آنها از رفتار خود خجل و شرمند شدند .

حضرت ورقه طیبا حکایاتی از آن زمان نقل فرموده اند که بزرگی آن هیگل مبارک را بشوئی معلوم میدارد چنانچه نقل شده پاشایی که از مقامش خلع شده بود در حال نزع از حضرت عبدالبها خواهش کرد که کیسه پولی را که دارای او بود بدخترش که در مملکت دیگری زندگی میکرد برسانند حضرت عبدالبها درخواستش را پذیرفتند و پیکی به دستور مبارک مدتی طولانی راههای سخت را پیموده و کیسه پول را به دختر رسانید و رسید آن را پس از چندین ماه راه پیمودن به حضرت عبدالبها تقدیم کرد . آنقدر هیگل مبارک به یار و اغیار احسان فرمودند که امیراب ایشان را خداوند فتوت و سخا می نمایدند و در حال گرفتاری و ناخوشی به ایشان مراجعه می نمودند .

داستانهای بخشش و فتوت محبت آمیز ایشان را هم—
میدانیم و محبتی را که نسبت به آن مرد افغانی که دشمن ^(۱) هیگل

۱- داستان مرد افغانی در کتاب حکایات امری تحت عنوان
(آقا مرا ببخش) تکبیر شده

مبارک بود همه شنیده ایم مدت بیست و چهار سال هیکل
مبارک آنقدر باو محبت فرمودند و هنگام ناخوشی از او مواظبت
و پرستاری فرمودند که باعث خجالت مرد افغانی گردید و از
رفتار گذشته عذر خواست

ای بسا اتفاق افتاد که هیکل مبارک در سرما و یخبندان
لباس و عباى خود را بیرون آورده به فقرا بخشیدند
همچنین دستورات و اوامر اکیدی راجع به دوستی و محبت
صادر فرموده اند بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء در خصوص
محبت خیلانی زیاد است در یکی از الواح میفرمایند
"محبت نور است در خانه بتابد و عداوت ظلمت است در هر
کاشانه لانه نماید" رفتار مبارک نسبت بدوست و دشمن خود
مؤید این بیان است .

حضرت عبدالبهاء علاوه بر آنکه فقرا و مستمندان را دستگیر
می نمودند امر می فرمودند که هر کسی باید دارای شغل
و حرفه ای باشد و کار کند می فرمودند که احبباء باید
جملگی تحصیل علوم و فنون نمایند و هنرمند باشند
می فرمودند که خود من هم زمانی صنعت حصیربافی را یاد
گرفته بودم (۱)
.....

۱- هنگام ورود بقبله این صنعت را که حضرت عبدالبهاء فرا گرفته بودند تا
اندازه ای جان راحبها را نجات داد

حضرت عبدالبهاء بلجن خوش و موسیقی علاقه زیادی داشتند و می فرمودند که نغمه و صوت ملیح هر چند جسمانی است لیکن تأثیر در روح دارد. احبباء و کودکان را تشویق میفرمودند که مناجات را با لحن خوش تلاوت کنند و می فرمودند :
 " نماز و مناجات گفتگوی با خداست . . . وقتی که انسان بنهایت تضرع و ابتهال به مناجات پردازد قصیدش بیان محبتی است که به خدا دارد . "

حضرت عبدالبهاء به خط خوش خیلی اهمیت میدادند و کودکان مدرسه عکا را سر مشق میدادند حضرت عبدالبهاء پیراهن سفید و لطیفی بر تن میکردند و قبای بلند و گشادی روی آن بر تن داشتند و عبائی بر دوش که هیچکدام از پارچه گرانبه نبود ولی سفیدی و لطافت پارچه پیراهن و کلاه مبارک چشم را خیره میکرد .

رنگ لباسهای مبارک همه روشن به رنگ سفید و پاشکری بود از حیث راه رفتن و غذا خوردن با تمام مردم فرق داشتند حضرت بهاء الله همیشه می فرمودند : آقا خیلی قشنگ راه میروند هیچکس در روی زمین نمیتواند مانند ایشان راه برود

هنگام غذا خوردن بر سر میز پذیرائی میهمانان را بعهده

میگرفتند تنگ آب را برداشته با دست مبارک به يك يك میهمانان آب میدادند و گر چه انواع خوراکیها روی میز چیده شده بود بیه خوردن چند لقمه غذای ساده ویانان و پنیر اکتفا می فرمودند و اغلب در سر میز بیاناتی میفرمودند که میهمانان خوشحال می شدند. مزاحهای حضرت عبدالبهاء خلی شیرین و دلنشین بود و در مجامع بقسمی بیانات می فرمودند که همه کس چه طفل و چه جوان و چه سالخورده آن را درک میکردند .

گر چه در آن ایام از ظلم و جور ناقضین راحت نداشتند ولی وظائف روزانه را مانند همیشه انجام میدادند رسیدگی به امور مردم و فقرا و ملاقات با احباء و مسافرین و زائوین، اعزام مبلغین به ممالک دور و نزدیک، نوشتن جواب به نامه های متعددی که از نقاط مختلفه عالم میرسید، ملاقات اولیای امور و اشخاص مهمه همه و همه از وظائف روزانه ایشان بود. که تا نیمه های شب به طول می انجامید اکنون داستان صبح يك روز جمعه آن ایام را بطوریکه مورخین نوشته اند می نگاریم .

صبح روز جمعه در جلو بیرونی مبارک غوغائی است فقرا و عجزاء از اطراف جمع شده اند پیرو جوان کوچک و بزرگ

مرد وزن با لباسهای مختلف و مندرس در حالیکه همگی رنجور و بیچاره هستند آه و ناله گنان منتظر ورود سرکار آقا هستند اطفال مدرسه کوچک عکا که به دستور مبارک تشکیل شده با لباسهای تمیز و مرتب در حالیکه قلمدان و مشق خود را در دست دارند به صف ایستاده انتظار هیکل مبارک را میکشند . احباء و دوستان نیز در کناری ایستاده برای ورود هیکل مبارک دقایق را می‌شمارند عده ای از مسافرین احباء نیز در مسافرخانه منتظرند و همچنین عده ای از دوستان و متنفذین عکا انتظار ورود ایشان را دارند تا ساعتی را در حضور مبارک بگذرانند ولی حضرت عبدالبهاء هنوز مراجعت نفرموده اند . تصور می‌رود که هیکل مبارک برای گردش و هواخوری صبح زود از منزل خارج شده اند یا اینکه برای عبادت روزانه به محل خلوتی تشریف برده اند ؟ نه ایشان هنگام طلوع آفتاب به محل زندگانی عده ای از فقرا رفته اند که قبلا غنی بوده اند و هرگز دست سؤال به سوی کسی دراز نمیکنند و از تکدی عار دارند . به تمام کلبه های آن محله سر میزنند همه را نوازش میفرمایند مریضان را دستپوش بهداشتی میدهند بز ماندگان را به تأفیدات الهی

امیدوار می فرمایند و محتاجین را کمک و مساعدت مینمایند سپس با آن هیکل نورانی وارد بیت مبارک میشوند و نفوس را که در جلو بیت جمع شده اند عنایت می فرمایند همه را يك يك نوازش می نمایند برخی محتاج دعا و لطف مبارکند و بعضی محتاج کمک فکری از برای گشوده شدن مشکل خود هستند و عده ای محتاج کمک و مساعدت مالی هستند که با دست مبارک سکه ائمه^{علیهم السلام} به آنها عنایت می فرمایند و کسی باشخاص سالم و اطفال که ممکن است گدائی را پیشه خود سازند پولی عنایت نمی فرمایند بلکه با جملات محبت آمیز و لحنی ملکوتی آنها را خشنود می فرمایند هنگام ورود بصف اطفال مدرسه دستهای مبارک را که به واسطه عجله و شتاب فقرا خراش برداشته می شویند سپس از معلم از چگونگی پیشرفت آنها سئوالات می فرمایند به نطافت دست و لباس اطفال توجه کامل دارند و داشتن اخلاق روحانی و اطاعت از بزرگترها را به آنها تعلیم می فرمایند و پس از آنکه آنها را نوازش می فرمایند با مزاحهای شیرین مخصوص به خود به هر يك از اطفال انعام و جایزه عنایت می فرمایند دیگر نوبت به دوستان و سپس مسافریان و متنفذین عکا میرسد که هر يك به نوبه خود از لطف و

عنایت حضرتش سرمست میگردند .

آری این شرح کارهای روز جمعه ^{صبح} بود که حضرت عبدالبهاء
 به عهده داشتند بعد از ظهر روزهای جمعه و یکشنبه
 و همچنین اعیاد و روزهای تعطیل امری به زیارت روضه
 مبارکه و در اواخر به مقام اعلیٰ تشریف میبردند .
 برای زیارت روضه مبارکه همیشه هیکل مبارک با پای پیاده
 مسافت بین حیفا و عکا را طی میفرمودند و علت آن راعبودیت
 و بندگی خود نسبت به جمال مبارک بیان میفرمودند هیکل
 مبارک گدان لگی را بردوش می گرفتند و احباء نیز بایشان
 تاسی نموده در صفی منظم به معیت هیکل مبارک حرکت
 میکردند در چین راه اشعار و مثنوی جمال مبارک بالحن
 خوش خوانده می شد تا آنکه به روضه مبارکه می رسیدند
 گدانها را بر زمین می گذاردند و با خضوع و خشوع که
 نظیر آن هرگز دیده نشده بزیارت روضه مبارکه می رفتند .
 و زیارتنامه مبارکه را بالحنی ملکوتی و آسمانی تلاوت می فرمو
 دند
 که حاضرین را از خود بیخود میساختند اگر بخواهیم
 بشرح خصوصیات صفات آن ذات مقدس به پردازیم از وصف
 آن آنطوریکه باید بر نمی آئیم

حضرت عبدالبهاء با این صفات الهی و ملکوتی دارای عظمت

و جلالی بودند که هیچکس در مقابل ایشان نمیتوانست
 اظهار فضل و کمال بکند بزرگی و جبروت ایشان در نگاهش^{ان}
 ظاهر بود بقسمیکه علما و دانشمندان در مقابلشان خاموش
 میگرددند برای مثال یکی از دانشمندان امر بهائی را که
 جناب ابوالفضائل نام دارد ذکر میکنیم

این شخص به درجه ای عالم و فاضل بود که حضرت
 بهاء^(۱) الله باو لقب ابوالفضائل دادند و حضرت عبدالبهاء
 باو فرمودند تو هم پدر فضل و دانشی وهم مادر بهرادران^(۲)

هر وقت دشمنان کتابی برضد امرالله می نوشتند فوراً
 حضرت عبدالبهاء^{عل} دستور می فرمودند که جناب ابوالفضا
 جواب بنویسد کتابهای که از ایشان باقیمانده بسیار
 ذیقیمت است و همچنین به دستور مبارک ایشان برای
 تبلیغ به امریکا و اروپا سفر نمود و به خدمات زیادی نائل
 گردید .

جناب ابوالفضائل حضرت عبدالبهاء^{عل} را خیلی دوست

۱- یعنی پدر فضل و دانش

۲- مطلع لوح مبارک حضرت عبدالبهاء^{عل} اینست یا ابا الفضل و امه و اخیه

که در اصطلاح عربی به کسی گفته میشود که در فضل و دانشش
 بمقامات عالییه رسیده

میداشت و همیشه می گفت :

"آرزوی من اینست که روزی هزار جان داشته باشم و هر
 دقیقه يك جانم را قربانی حضرت عبدالبها^(۱) نمایم هنگامیکه
 به حضور مبارك مشرف می شد در کمال فروتنی و خضوع ابتدا
 عصایش را بیرون اطاق میگذارد و دست به سینه آهسته وارد
 می شد و تمام قد تمظیم میکرد بعد از آنکه حضرت عبدالبها^(۱)
 اجازه نشستن می دادند همانطور دست به سینه
 می نشست و سر خود را پائین می انداخت و اصلا حرکت
 نمی کرد .

اگر حضرت عبدالبها^(۱) از ایشان سئوالی می فرمودند در جای
 خود می ایستاد و خیلی مختصر جواب می داد و فورا
 می نشست در حضور مبارك همیشه ساکت و سرا پا گوش
 بود و قتیکه مرخصی می شد عقب عقب به طرف در میرفت
 و خارج می شد و در خارج شکر خدای را بجای آورده
 عنایت تشرف را نصیب او کرده است

جناب ابوالفضائل همیشه احباء را تشویق میکرد که
 بیانات مبارکه را بجان و دل گوش کنند و می گفت رفتار

حضرت عبدالبهاء را سر مشق خود قرار دهند .
 این دانشمند بزرگ مقام حضرت عبدالبهاء را شناخته
 بود و خود را در مقابل ایشان فانی میدانست و خاضع
 و خاشع بود و بیان مبارك حضرت عبدالبهاء را که فرموده
 (بهائی یعنی جامع جمیع کمالات انسانی) عامل بود و
 به فرموده مبارك بهائی حقیقی بود همچنین روح الله^(۱)
 ورقا آن کودک شیدائی و دلداده امر الهی که شرح
 شهادتش را در تاریخ امر خوانده اید به حضرت عبدالبهاء
 عشق و علاقه فراوان داشت و حضرت عبدالبهاء او را دوست
 داشتند .

روح الله آرزو داشت که به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف
 شود و دائم از پدرش جناب ورقا خواهش میکرد که موقــع
 تشریف او را با خود همراه ببرند بالاخره به مقصودش
 رسید و مشرف شد

حضرت عبدالبهاء خیلی باو محبت فرمودند و او هم روز بروز
 نسبت بایشان علاقه اش بیشتر می شد تا آنکه يك روز باو
 فرمودند .

۱- روح الله ورقا طفل ۱۲ ساله جناب ورقای شهید که او هم
 با پدرش بمشاهدت رسید

(۱)
 "روح الله اگر آن قاضی که مسلمانها باو اعتقاد دارند و
 منتظر او هستند بیاید توجه خواهی کرد ؟"

روح الله با کمال ادب و وقار جواب داد
 "قربان : او را تبلیغ میکنم و با دلیل و برهان ثابت خواهم
 کرد که قائم موعود همان حضرتتباب هستند که ظاهر
 شده اند ."

حضرت عبدالبهاء بهوش و زکات و این طفل آفرین و مرحبا
 گفتند چون در حقیقت مبلغ خردسالی بود که همیشه
 زبان به تبلیغ می گشود و همچنین مناجاتهای متعدد
 از برداشت که با تلاوت آنها هیگل مبارک را سرور
 می نمود .

روح الله قصیده ای سروده که بسیار عاشقانه و پُر
 احساس است وابتدایش اینست

جامه ص را ساقیاسرشار کن طور دل را از میت پر نار کن
 در این قصیده چندین بیت هم در وصف حضرت عبدالبهاء
 گفته است که بعضی از آنها را نقل میکنیم

ای شه میثاق ای سلطان عهد

ای که نارت مشتعل فاران عهد

ای که خود را خواند های عبدالبهاء

مرتفع از امر تو ریایات هدی

مطلع اسرار سبحانی توئی

منبع آثار سبحانی توئی

ای تو سدره امر را غصن عظیم

وی تو فرع منشعب اصل قدیم

ای تو هستی مشرق وحی خدا

از تو روشن دیده اهل بهاء

سوختم شاهامن از نار فراق

اندر این بیدای هجر و اشتیاق

عده زیادی از شعرای امر که بحضور مبارک حضرت عبدالبهاء

مشرق شده اند در وصف آن هیکل مبارک اشعار عاشقانه

سروده اند که ما استاد محمد علی سلمانی جناب

عندلیب جناب نمیم و جناب ورقا را نام میبریم .

فصل چهارم

دوران آزادی

حضرت عبدالبها در یکی از بیانات شفاویه فرموده اند :
”چهل سال^(۱) ما را در سجن عکا نگاهداشتند اگر آزاد بود
در ممالک اخری چقدر کار می دیدیم و چه نتایج عظیمه
راجع بشرق حاصل می شد“ .

حضرت عبدالبها مدت چهل سال از عمر عزیزشان را
در زندان گذراندند یعنی جوان بودند که به زندان
رفتند و در اواخر حیات آزاد گردیدند .

هنگامیکه مصائب و بلاها در عکا به نهایت درجه رسیده بود
و هر روز شایعات جدیدی مربوط به دستگیری حضرت
عبدالبها می رسید هیکل مبارک در کمال قدرت و عظمت
در مقابل دشمنان مقاومت فرموده و به ولعاف روزانه

خود مشغول میگرددند
 هیچیک از انقلابات داخلی و یا خارجی ایشان را از اقداماتی
 که برای پیشرفت امر مبارک در ممالک دیگر می فرمودند
 باز نمیداشت و هیچ امری ایشان را از صدور دستور و
 تشریح تعلیم پدر بزرگوارشان به اهل عالم منع نمی نمود
 دوستان و آشنایان و سائل هجرت حضرت عبدالبهاء
 را از عکا مهیا فرمودند و درخواست کردند در ایمن
 هنگام که وجود مبارکشان در معرض خطر است خود را
 نجات دهند قبول فرمودند و در کمال اطمینان و تسلیم
 و رضا و خونسردی کامل به شایعاتی که منتشر بود گوش
 می دادند در همان حال که گشتی هیئت تفتیشیه در ساحل
 لنگر انداخته بود مشغول کاشتن درخت و ترتیب باغچه
 بیرون بیت مبارک بودند و در حالیکه اهل حرم و حضرت
 ورقه علیا در تشویش و اضطراب بسر میبردند ایشان بوقایعی
 که نزدیک بود واقع شود یعنی میخواستند حضرت عبدالبهاء
 را مصلوب نمایند و یا بدریا اندازند و یا به صحرای فیزان
 تبعید نمایند اعتنائی نمی فرمودند تا آنکه بالاخره در
 ممالک عثمانی انقلاباتی بوجود آمد و سلطان مستبد و
 ظالم از سلطنت خلع شد و حکومت مشروطه اعلان گردید

بالنتیجه تمام محبوسین آزاد شدند و اعلان آزادی حضرت
عبدالبهاء نیز صادر گردید .

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح می فرمایند :

”قدرت الهیه زنجیر سجن یوسفی را از گردن

عبدالبهاء برداشت و سلاسل و اغلال برگردان نامهربانان

عبدالحمید گذاشت ^(۱) .”

خبر آزادی حضرت عبدالبهاء بشرق و غرب مخابره شد و
برخی از احباء از کمال شادمانی به حضور مبارک عرائض
تهنیت آمیزی عرض نمودند ولی حضرت عبدالبهاء در جواب
آنها بیاناتی می فرمودند که دلالت بر این می نمود که
ایشان از بلایای نازل در سبیل الهی شکایتی نداشته و
آنچه تا به حال بر وجود مبارکشان وارد شده به دل و
جان پذیرفتند چنانچه در جواب نامه تهنیت آمیز یکی از
احباء فرموده اند :

”تهنیت آزادی این مسجون و تبریک راحت و سبک —ون
فرموده بودید ولی عبدالبهاء را سلاسل و اغلال ط —وق

۱- ساز ۱۹۰۹ میلادی که سلطان عبدالحمید از سلطنت خلاص
شد . رجوع شود به کتاب ملکه کرمل

پادشاهو است و کند و زنجیر سر بر سلطنت آسمانی . . .
 احبای اروپا و امریکا باشند ن خیر آزادی مبارک از ایشان
 دعوت نمودند که سفری به آن صفحات بفرمایند .
 حضرت عبدالبهاء که در این سال با فراغت خاطر عرش
 حضرت اعلی را به مقام اعلی منتقل ساخته بودند با آنکه
 در اثر مصائب و سختیها وجود مبارکشان ضعیف شده بود
 قیام به خدمت دیگری فرمودند که تا آن روز به واسطه
 ابتلای در سجن از آن محروم بودند و آن سفر مبارک
 ابتدا به مصر و سپس به اروپا و بعد به امریکا بود و نتایج
 که از این سفرها بار آمد فصل تازه ای را در تاریخ امر
 بهائی باز نمود

× × ×

حضرت عبدالبهاء در مجامع و کتائب و دارالفنون های
 اروپا و امریکا صحبت فرمودند و ندای این امر اعظم را
 بگوش مردم آن ممالک رسانیدند و عده زیادی در ظل
 امرالله در آمدند استقبال علمای مسیحی و دانشمندان
 و پرفسورها و استادان دانشگاهها از هیکل مبارک بقدری

۱- سفر اول سال ۱۹۱۰ میلادی ۲- سفر دوم به اروپا ۱۹۱۱ میلادی ۳- سفر سوم به امریکا ۱۹۱۲ میلادی

بود که حضرت عبدالبها^۱ روزی فرمودند :

ای بها^(۱) الله چه کرده‌ای؟ ای بها^(۱) الله بقر بانت ای بها^(۱) الله بغدادیت ایام را بچه مشقت و بلا گذرانیدی چه مضامینی تحمل فرمودی آخر چه اساس مبنی نهادی . . .

حضرت عبدالبها^(۱) در طی آن مسافرت‌ها همیشه در فکر بلایای پدر بزرگوارشان بودند و هرگاه به سبزه و یا گلزاری میرسیدند بیاد بلایای جمال مبارك مخزون می شدند و می فرمودند دشمنان امر مدت ۲۴ سال جمال مبارك را محبوس کردند و از دیدن طهیمت زیبا محروم نمودند احبای اروپا و آمریکا خاطرات مسافرت حضرت عبدالبها^(۱) را هرگز فراموش نمی‌کردند و بیانات و دستوراتی را که از لسان مبارك شنیده بودند از دل و جان پذیرفته و عمل می‌کردند هنوز هم کسانی در بین آنها هستند که حضرت عبدالبها^(۱) را زیارت کرده اند همچنانکه نام ایشان را می شنوند اشک در چشمشان حلقه میزند و هرگاه می‌خواهند کسی را باخلاق بهائی دعوت کنند میگویند عبدالبها^(۱) چنین گفت و عبدالبها^(۱) چنان بود

مسافرت حضرت عبدالبهاء به غرب باعث شد که مردم آن ممالک تعالیم حضرت بهاء الله را آموختند و به عظمت جمال قدم پی بردند . بهائیان درس اخلاق را از ایشان تعلیم گرفتند و انقطاع و محبت و مهربانی نسبت به ضمفا وزیرستان را آموختند هر گونه رفتاری را که از ایشان ملاحظه می نمودند درسی بود برای زندگانی روحانی آنان چه اشخاصی که از راههای دور با شنیدن خبر ورود مبارک برای زیارت همیگل و بیابانش تافتند و چه اطفال و کودکانی که با دیدن عکس مبارک دامان مادران خود را گرفته و تقاضا نمودند که بزیارت ایشان مشرف شوند .

حضرت عبدالبهاء با آن سیمای الهی مانند حضرت مسیح در نظر اطفال جلوه میکردند و آنها ایشان را بماندرشان نشان داده میگفتند : « مادر به بین مسیح از آسمان آمده » در حقیقت حضرت عبدالبهاء در سفرهای اروپا و امریکا حیات بهائی را به آنها شناساندند و برای تعلیم و تربیت اطفال دستورات کافی عنایت فرمودند .

چنانچه در سفر آمریکا روزی خطاب به اطفال فرمودند
 "من امیدوارم چنانچه باید و شاید تربیت شوید و هر یک سبب
 فخر خاندان خویش گردید خدا شمارا تأیید کند"

که در مدرسه عالم انسانی تحصیل علم و عرفان الهی نمائید
 و من در باره شما دعا می کنم و توفیق میطلبم فی الحقیقه
 قلوب اطفال بسیار پاک است اینست که حضرت مسیح
 می فرماید کونوا کالأطفال . الحمد لله شما اطفال
 نورانی هستید سبحان من خلق فسوی شما را انسان
 خلق کرده تا روز بروز با ادب تر شوید تحصیل کمالات
 انسانیه نمائید پدر و مادر را اطاعت کنید که از شما راضی
 باشند تا خدا از شما راضی شود تا شما باشید اطفال
 ملکوت و مصداق بیان حضرت مسیح " .

حضرت عبدالبها^۱ که نسبت به اطفال و کودکان علاقه
 فوق العاده داشتند در هر مجمعی که آنها حضور می یافتند
 اطفال را نوازش می فرمودند و گل و شیرینی عنایت
 می فرمودند و پس از آنکه یکی دو کلمه انگلیسی به آنها
 می گفتند آنها را به اطاعت والدین و تحصیل علم و هنر
 و آداب روحانی تشویق می نمودند و می فرمودند من اطفال^(۱)
 را خیلی دوست دارم اطفال زینت خانه اند منزلی که
 طفل ندارد مثل اینست که چراغ ندارد " .

هنگامیکه کودکان مرتب و تمیز با لباسهای رنگارنگ رانوازش می فرمودند نور محبت از چشمانشان میدرخشید و می فرمودند این اطفال چقدر زیبا و دوست داشتنی هستند مانند گلهای رنگارنگ زینت محفل اند .

روزی در مجمع اطفال اتفاق افتاد که هیگل مبارک بسیار مسرور گردیدند . جمعی از اطفال که عده آنها تقریباً به سی نفر می رسید از بیانات و نوازشهای هیگل مبارک غرق در لذت بودند یکی از آنها که طفل کوچکی بود خود را در آغوش مبارک انداخت و هیگل مبارک او را نوازش فرموده بوسیدند و او به طرف صندلی خود رفت و لیبی در نیمه راه دو باره برگشت و خود را در آغوش مبارک انداخت باز هم الطاف هیگل مبارک شامل حال آن طفل شد و راضی و شادمان بطرف صندلی خود رفت برای دفعه سوم که قصد برگشتن کرد در مقابل هیگل مبارک ایستاد و خمیده بلندی کرد که حاضرین در جلسه جمعی خندیدند .

حضرت عبدالبهاء در آن روز دور دایره ای که اطفال

نشته بودند مشی می فرمودند و به هر يك شاخه گلی
 عنایت کرده سپس بیاناتی به این شرح فرمودند .
 شماها بفرموده حضرت مسیح اطفال ملکو تید و بفرمایید^(۱)
 حضرت بهاء الله شمعهای عالم انسانی زیرا قلوبتـان
 در نهایت صفا است ارواحتان در نهایت تقدیس آلوده
 باین عالم نیستید و مانند آئینه دل‌های شما پاک و صاف
 است پدر آن و مادران شما باید شما را به کمال رأفت پرورش
 دهند به نهایت آداب و کمالات تعلیم نمایند تا در نهایت
 اتقان به فضائل عالم انسانی متصف شوید و در جمیع
 مراتب ترقی نمائید تحصیل علوم و صنایع کنید سبب ظهور
 فیوضات باقیه شوید و علت ترقیات کلیه گردید^۴
 حضرت عبدالبهاء تعالیم مبارک را به نحوی تشریح میفرمود
 که حتی کودکان هم بی بهره نمی ماندند چنانچه روزی در
 آمریکا در محفل تشریف داشتند که عده ای مشرف بودند
 در بین این کودکان طفل سیاه پوستی بود که دیگران

۱- عین بیان مبارک از سفرنامه مبارکه در مجمع اطفال شیکاگو

باو اعتنائی نداشتند او طفل سیاهپوست از آنها دوری میکرد
حضرت عبدالبهاء جمبه شکلاتی را بین کودکان تقسیم
فرمودند و بعد از آنها سوال کردند .

آیا شکلاتها شیرین بود ؟

همه گفتند بله خیلی خوشمزه بود .

بعد حضرت عبدالبهاء فرمودند : همانطوریکه ایمن
شکلاتهای سیاه رنگ مغز شیرین و خوشمزه‌ای دارند
اشخاص سیاه پوست هم دارای قلبی سفید و باطنی پاک
هستند پس نباید برنگ ظاهری توجه کرد اصل باطن
و قلب است .

این بیان مبارک در کودکان تأثیر زیادی بخشید و رفتار
خود را نسبت به کودکان سیاهپوست تغییر دادند و با او
به مهربانی رفتار کردند .

حضرت عبدالبهاء در یکی از روزها که در لندن تشریف
داشتند در ضیافتی حضور داشتند و عده‌ای بر سر میز
غذا جمع بودند یکی از اعیان ایرانی که تازه از عشق آباد
وارد شده بود دستمال ^(۱) بسته‌ای را به حضور مبارک تقدیم

کرد و عرض نمود که يك كارگر فقير آنها را تقديم کرده
 هيكل مبارك در حضور ميهمانان دستمال را كه يك قرص نان
 سياه و يك عدد سيب خشك شده در ميان آن قرار
 داشت باز كردند غذای مبارك را کنار گذاشتند و از آن
 نان سياه و سيب خشك شده ميل فرمودند و مقداری از آن
 را نيز بين حضار تقسيم فرمودند تا آنكه ديگران هم از
 هديه عشق آن كارگر دهان خود را شيرين سازند. اين
 عنايت و محبت حضرت عبدالبها به آن كارگر فقير كوه
 هديه ای جز عشق حقيقي نداشته در جمیع ميهمانان
 اثر كرد و شيفته بنده نوازی هيكل مبارك گرديدند و
 دانستند كه حضرت عبدالبها ايمان و خلوص را به همه
 چيز ترجيح ميدهند

حضرت ولي امرالله فرموده اند كه حضرت عبدالبها در سفر
 آمريكا هرگاه ميديدند كه امرالله آنقدر عزيز گرديده كه
 بزرگان و دانشمندان از آن به نيكي ياد ميكنند بيچار
 بلايای پدر بزرگوار و زحمات مادر عزيز و خواهر مهربانشان
 می افتادند و محزون می شدند چنانچه روزيكه بياد هجرت
 مبارك پدر عزيزشان به سليمانيه بياناتی می فرمودند
 چنان از خود بيخود شدند كه هاكهای گريستند .

البته این حالات در اثر شادمانی فوق العاده ای بود که در اثر استقبال آن مردم فهمیده و دانا از تشریف فرمائی مبارك و بیانات و انتشار تعالیم الهی بوجود آمده بود هنگام مراجعت هیكل مبارك از هر قسمت و مملکتی دوستان و احبابی گریستند و دوری هیكل مبارك برای آنها بسیار مشکل بود .

عده ای از گسانیکه در اروپا و آمریکا به زیارت حضرت عبدالبهاء نائل شدند بعدها به خدمات مهمه ای پرداختند چنانچه برخی از آنها در زمان حضرت ولی امرالله ترك خانه و لانه نمودند و به ممالک دور هجرت کردند و استخوانهای آنها هر يك در گوشه ای از این دنیای بزرگ مدفون است که آنها فاتحین بزرگ ممالک مختلفه جهان می باشند .

حضرت عبدالبهاء هنگامیکه در شیکاگو تشریف داشتند در مراسمی که برای ساختمان مشرق الانکار برپا شده بود شرکت فرمودند و اولین سنگ بنا بدست مبارك گذارده شد در آن روز بهائیان از تمام نقاط آمریکا در زمیْن مشرق الانکار حاضر بودند و از آن جمع با حضرت

عبدالبهاء^ع عکس برداشته شد که در بین احبائه موجود است همچنین اجتماع احبای سیاه و سفید در عکسهای گرفته شده بسیار جالب میباشد سفرنامه مبارکه نام کتابی است که شرح سفر حضرت عبدالبهاء^ع به اروپا و آمریکا را در دو جلد نوشته اند و به چاپ رسیده که خواندن آن لذت روحانی بی اندازه ای ایجاد میکند و انسان را به عوالم عشق نسبت به حضرت عبدالبهاء^ع می برسد بالاخره حضرت عبدالبهاء^ع در حالیکه زحمت و خستگی سفرهای بی دریغی جسم مبارکش را ضعیف تر ساخته بود به عکا مراجعت فرمودند .

خطاباتی را که حضرت عبدالبهاء^ع در اروپا و آمریکا بیان فرموده اند چاپ کرده اند و به صورت دو کتاب موجود است که شامل مسائل بسیار مهم می باشد همچنین نامه هایی که حضرت عبدالبهاء^ع برای احبائه صادر فرموده اند جمع آوری شده و تا به حال چهار جلد از آنها چاپ شده و به اسم مکاتیب عبدالبهاء^ع منتشر گردیده است دیگر کتاب مفاوضات شامل مطالب مهمه ایست که به خانمی فرانسوی بر سر ناهار از هیکل مبارک سؤال کرد و جواب شنیده این آثار مبارک در دسترس عموم هست

و بسیار گرانبها است آثار دیگری از حضرت عبدالبهاء موجود است که شمردن همه آن در این مقام امکان پذیر نیست و نفر از احمیای ایرانی سالها حضور حضرت عبدالبهاء مشرف بوده اند خاطرات خود را به صورت دو کتاب یکی خاطرات نه ساله عکا و دیگری خاطرات حبیب منتشر نموده اند که با مطالعه آن کتب میتوان باحوال مبارک پی برد و دانست که چرا حضرت بهاء الله ایشان را آن همه دوست می داشتند و چرا ایشان را مرکز میثاق تعیین فرمودند و چرا هنگامیکه حضرت عبدالبهاء به سفر کوتاهی می رفتند الواح پر لطف و محبت را در حق ایشان نازل می فرمودند مانند لوح غصن و لوح بیروت که سراسر آن محبت و مهر است .

هنگامیکه در سن ۷۸ سالگی به عالم باقی صعود فرمودند محشر بزرگی بر پا شد مردم همه از یار و اغیار می گریستند و فریاد می کردند پدر فقرا و بیچارگان از بین ما مفارقت فرمود .

شعرا در بزرگی مقامشان قصیده ها سرودند و نیز دانشمندان^{نی}

در وصف ایشان مقاله ها نوشته شده و حکام و وزیران پیمای
تسلیمت آمیزی به جامعه بهائی فرستادند و متذکر شدند
که از در گذشت حضرت عبدالبها * که برای تأسیس صلح
عمومی و وحدت عالم انسانی خدمات شایانی نموده اند
بسیار متأسف هستند .

تشیییعی که در آن موقع از آن وجود مقدس به عمل آمد
از حیث عظمت و جلال بی نظیر بود .

در حالیکه نماینده حکومت مرکزی و حاکم قدس شریف
و حاکم فنیقیه و قونسول های مختلفه مقیم حیفا و بزرگان
فلسطین از مسلمان و یهود و مسیحی و ادیان مختلفه
دیگر و اهالی ممالک از نژادهای مختلف از عرب و عجم
اروپائی و آمریکائی در پشت تابوت حامل عرش مبارک
در حرکت بودند به مقام اعلی رسیدند و عرش مبارک را
روی میز گذاردند و بزرگان بیاناتی ایراد کردند که
همه از عظمت آن هیکل مبارک حاکی بود .

بالاخره عرش مبارک در جوار مقام اعلی مستقر گردید .
واضح است حضرت ورقه علیا بعد از صعود مبارک چه
اندازه اندوهگین گردیدند به دستور ایشان وصیتنامه
حضرت عبدالبها * (الواح وصایا) پس از چهارروز در مجمع

احباء خوانده شد و معلوم گردید که حضرت شوقی ربانی
 نوه دختری حضرت عبدالبهاء ولی امرالله هستند حضرت
 ورقه علیا این مطلب را به تمام دنیا ابلاغ فرمودند *
 گرچه فراق حضرت عبدالبهاء برای حضرت ورقه علیا بسیار
 مشکل بود ولی ایشان با علاقه زیادی که به حضرت
 ولی امرالله داشتند دستورات ایشان را مانند دستورات
 حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء به جان و دل پذیرفتند
 و سالیان درازی که بیت مبارک به وجود ایشان منور بود
 شدت محبت و احترامی را که نسبت به هیكل مبارک حضرت
 ولی امرالله مجری می داشتند مجاورین و مسافریان را
 متحیر می ساخت .

انتهی